تاریخ جامع بهائیت

مأخذ : تاریخ جامع بهائیت ((تألیف : دکتر بهرام افراسیابی))

قسمت چهارم

فصل یازدهم :

بخش اول : بهائیت و سیاست ـ حمایت بیگانگان (روسیه تزاری)

بخش دوم : ـ از کاشان تا عشق آباد و عکی

ـ حمایت دولت عثمانی

ـ ملاقات

فصل دوازدهم :

حمایت دولت انگلستان از بهائیت

فصل یازدهم

بهائیت و سیاست حمایت بیگانگان

بخش اول

حمایت روسیه تزاری

حمایت روسیه تزاری ازهمان اوان پیدایش بابیه قبل ازهردولت دیگری علنی شد. حمایت صریح ترآن دولت درجریان شورش های بابیان درخلال سوء قصد علیه جان ناصرالدین شاه سرآغاز روندی گردید که پای بیگانگان را به این ماجرا کشانید. دامنه دخالت روسیه به جائی کشید که سفیرآن کشور- شخص دالگورکی- برای نجات جان میرزا بهاء- پایه گذار فرقه بهائیت- پا درمیانی نمود و فرستاده خود را با وی همراه کرد تا به سلامت از ایران خارج شود.(شرح مستند آن را درفصل های گذشته خواندیم). گرچه مدارک و اسناد گواه برآنند که این بابیان بودند که نخست به سوی دولت تزاری دست دراز کردند و این شخص میرزا حسینعلی بهاء بود که بنا به گفته دخترش درخواست نمود تا در جوارسفارت روسیه پناه جوید، با تمام این احوال این واقعیت را نمی توان نادیده انگاشت که سفارت روسیه تزاری خود راه را برای کشانیدن بابیان به آن جا هموار نمود و این دولت روسیه تزاری بود که برای بابیان همه گونه امکانات درخاک خودش فراهم آورد تا بابیان و بعدا بهائیان بتوانند فعالانه به تبلیغ و دیگر امور بپردازند. اسناد زیر، گوشه ای از این واقعیت و روند را ثابت می کند:

اسناد وزارت خارجه دولت روسیه تزاری

گزارشهای سفیر روس در تهران راجع به بابیان به وزارت امور خارجه(روسیه)

سند شماره ۱

پرونده شماره۱۷۷تهران۸۴۸۰صفحه۴۹/۵۰گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود۳فوریه۱۸۴۸برابر با۱۴بهمن۱۲۲۶شمسی شماره۶

از چندی قبل تهران در حالت پراضطرابی به سر می بردشخص سیدی که در این جا معروف است به باب و چندی پیش از شهراصفهان به علت ایجاد ناراحتی اخراج شده بود وسال گذشته بنا به اصرار این جانب او را از سرحدهای ما که به آن نواحی سرنگون شده بود دور کرده بودند جزواتی انتشار داده و در آن پیش گوئی کرده است که در آتیه نزدیکی تراکمه به این جا هجوم آورند و شاه مجبور به ترک پایتخت خواهد شد. این گونه پیش گوئی ها تاثیر عمیقی در ملتی زودباور مانند ایران دارد. وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن می رود (پیش گوئی باب) از هم اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی در مردم کرده و آنان با وحشت انتظار خاتمه سال را که زمستانش خیلی سخت بود، دارند.

سند شماره۲

پرونده شماره ۱۷۷تهران سال ۱۸۴۸(برابر با سال۱۲۲۶شمسی) صفحه۳۶۰گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۲۵دسامبر ۱۸۴۸ (برابر با۴آذر ۱۲۲۶شمسی) شماره۹۶

این جانب تا کنون چند مرتبه به وزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که باب معروف است گزارش داده ام این فاناتیک به علت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران(که درنتیجه فشاراین جانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه در یکی ازدهات اطراف ارومیه تحت نظر می باشد.

شخص مذکور خود را نائب امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد مضره او طرفداران زیادی پیدا کرده و سه روز قبل به من اطلاع دادند که طرفداران باب بین ساری و بار فروش به اهالی مازندران حمله ور شده و در حدود صد نفر را به قتل رسانیده اند و در بین مقتولین نام مصطفی خان سرکرده ایالت نیز دیده می شود .

پس از مشورت امیر(مقصود صدر اعظم) باو عده ای از اعیان مازندران که درحال حاضر درتهران می باشند تصمیم گرفته شد که برای سرکوبی این فرقه بی بند و باراز قوای نظامی استفاده شود و به شاهزاده ملک قاسم میرزا دستورداده شده است مراقب بیشتری درحفاظت رهبر این خلال گران نظم اجتماعی مبذول دارد.

سند شماره۳

پرونده شماره تهران۱۷۷سال ۱۸۴۹صفحه۲۳-۳۲گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیرامورخارجه نسلرود تهران ۲۴ژانویه۱۸۴۹برابر با۷بهمن۱۲۲۷شمسی شماره۹

اوضاع مازندران خیلی وخیم شده است طبق اطلاعات واصله درحدود دوهزارنفراز اصحاب برضد حاکم مازندران قیام کرده اند و درنتیجه حمله آنان مهدی قلی میرزا حاکم مازندران فراراختیارکرده است و دو نفر از شاهزادگان داورمیرزا پسر ظل السلطان و حسین سلطان میرزا پسر فتحعلی شاه درمنزلی که بابیان آتش زده بودند تلف شده اند و همچنین پسر شاهزاده ملک آقا عبدالله میرزا کشته شده است.

سردارعباس قلی خان لاریجانی که از طرف دولت مامورموثری معمول نداشته و اظهار داشته که با قوائی که دراختیاردارد قادر به مقابله با بابیان نیست.

طرز رفتار شخص نامبرده(سردارعباس قلی خان) با اینجانب درموقع اقامت او در تهران که در گزارشهای تاریخ۱۲دسامبر سال گذشته به عرض رسیده شاید مفتاحی باشد برای پی بردن به عمل اخیر او در مازندران.

باری به هر سو نظر می اندازی نهضت انقلابی مشاهده می شود.

سند شماره٤

پرونـده۱۷۷سـال۱۸۴۹صـفحه۶۸-۵۶گزارشـهای سـفیر دالگـورکی بـه وزیرامورخارجـه نـسلرود ۱۰فوریـه۱۸۴۹برابـر بـا ۲۱بهمن۱۲۲۷شمسی شماره۱۳

اخبار واصله ازمازندران ازسابق وحشتناک ترمی باشد. بابیان که روز به روز تعدادشان درآذربایجان و تهران رو به افزایش اسـت طوایف سوادکوهی و هزارجریبی را تار و مار کرده اندآنان (بابیان) با دردست داشتن شمشیر درحالی کـه خـود را آمـاده اسـتقبال مرگ کرده اند حمله می کنند و حمله خود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازهم (مهدی) می باشد شـروع مـی کننـد کـه ترس فوق العاده دربین اهالی مازندران ایجاد کرده.

این فرقه در دو جناح مبارزه خود را شروع کرده اند بدین معنی که هم بر ضد دولت و هم بر ضد علما قیام کرده اند. ضـدیت بـا علما به علت آن است که آنان معتقدند که علما قادر نیستند احکام قرآن را اجرا کنند و مخالفـت بـا دولـت بـه سـبب جلـوگیری از حاکمیت روحانیت می باشد.

شنیده می شود که عباس قلی خان لاریجانی درخفا به بابیان پیغام داده که او اقدام به حمله نمی کرد لیک چون مجبور به اطاعت امر شاه است چنین وانمود خواهد کرد که با آنها مشغول مبارزه می باشد لیک سردارلاریجانی به قول خـود وفـا نکـرد و وقتـی کـه بابیها متوجه شدند که نامبرده آماده حمله به آنان شده پیشدستی کرده و چندین صد تن از افراد او را به قتل رسانیدند کـه دربـین آنها افراد سرشناس و دو تا از برادرزاده های او بوده اند.

پس ازاین واقعه عباس قلی مدعی شد که نمی تواند با قوائی که دراختیاردارد با این فاناتیک هـائی کـه دشـمن خـونین طائفـه او شده اند به مقاومت و مبارزه پردازد وازدولت خواستارشده که کمک موثری به او بشود.

حاکم ایالت نیز توجه امیر یا صدر اعظم را به این نکته جلب کرده است کـه بـرای سـرکوبی آشـوبگران لازم اسـت چنـد هنـگ سرباز مجهز با توپ به مازندران ارسال گردد.

صدراعظم دراین باره با میرزا محمد خان گلبادی مشورت می کند ولی میرزا محمد خان اظهارمی دارد که فرستادن قوای دولتـی به مازندران نتیجه اش آن خواهد شد که اغتشاشات و حالت انقلاب به تمام نقاط مازندران سرایت خواهد کرد و اهالی محل دراین صورت با بابیان همدست خواهند شد با وجود این نظریه امیرتصمیم گرفته قوای نظامی و توپ به آنجا بفرستد.

سند شماره۷

پرونده شماره۱۷۷تهران۱۸۴۹(برابر با هفتم فروردین۱۲۲۸شمسی) صـفحه۱۶۲گزارشـهای سـفیر دولگـورکی بـه وزیرامـور خارجه نسلرود۲۸مارس۱۸۴۹شماره۲۷از قرارمعلوم از قوای نظامی به مازندران خودداری شده است و سلیمان خان افـشار بـرای

تحقیقات و دادن گزارش امر به دولت به آن صفحات حرکت کرده است و ازموقعی که تصمیم گرفته شده که مامورمخصوص را برای رسیدگی به عملیات و رفتارعیسی خان به گیلان بفرستند کمتراز نارضاییهائی که بین رجال این ناحیه بود، شنیده می شود.

سند شماره ۸

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ (برابر ۱۲۲۸) صفحه ۵۴-۵۳ گزارشهای سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۱ آوریل ۱۸۴۹ (برابر با ۲۱ اردیبهشت ۱۲۲۸ شمسی) شماره ۳۲

طبق اطلاعات واصله از مازندران سلیمان خان افشار که مامور بوده با نصیحت بابیان را وادار به اطاعت بکند درماموریت خود موفقیت حاصل نکرد و همچنین حمله سردارعباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان که به منظور تسخیراستحکامات بابیان که تعدادشان به مراتب کمتر از قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلا اثرمانده ودرگیر ودار زد و خورد سرداردرناحیه کتف زخمی شده است.

سند شماره۹

پرونده شماره۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ (برابر با ۱۲۲۸ شمسی) صفحه ۹۳ گزارش سفیر به وزیر امورخارجه نسلرود مریم آباد۵مه ۱۸۴۹ (برابربا ۱۵ اردیبهشت ۱۹۶۸ شمسی) شماره ۳۶

طبق آخرین گزارش هایی که به دولت پادشاهی رسیده موفقیت هایی در راه مبارزه با بابیان به دست آمده و به نگرانی های دولت خاتمه داده است بنا به اظهارات صدراعظم موقعی که این فاناتیک ها(بابیان) از قلعه کوچکی که دراختیارداشته اند خارج می شده اند قوای عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان باآنان وارد نبرد شده و درنتیجه زد و خوردی که روی داده هزار و سیصد نفرکشته درمیدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند (وبه عقیده این جانب نظریه آنان وارد بیشتر قابل قبول است) که بابیان را برای مذاکرات دوستانه به خارج قلعه دعوت کرده اند وموقعی که آنان از قلعه خارج می شده اند قوای سلیمان خان به آن ها حمله ور شده و کشتار بی رحمانه ای صورت گرفته است.

آن جانب ممکن است این طورفکر کنید که موفقیتی که به دست دولت آمده خیلی مهم است نباید از نظردورداشت که درمسائل مذهبی به خصوص موقعی که با فاناتیزم توام باشد عدم موفقیت و نارضایتی تولید روح سرکش کرده و قدرت ومقاومت را زیادتر می کند.

سند شماره۱۰

پرونده شماره۱۳۳سال۱۸۵۰صفحه۱۰۵-۱۰۰گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود۱۲فوریه۱۸۵۰(برابر با۲۴بهمن۱۲۲۸شمسی)شماره۱۱

به مناسبت واقعه قتل فجیعی که چند روز پیش میدان بزرگ تهران اتفاق افتاده افکار عمومی تحریک و یک نوع حالت بهت زدگی حکم فرما می باشد.

این جانب قبلا یک مرتبه دیگر نیز متذکر شده بودم عملی که برای از بین بردن بابیان درسال گذشته درمازندران به وسیله قوای دولتی تحت سرپرستی مهدی قلی خان صورت گرفته بود باعث تشدید فاناتیزم آنان خواهد شد. ازهمان موقع دولت متوجه شده بود که تعداد آن (بابیان) در تهران روز به روز زیادتر می شود. این عناصر پایبند اصول مدنیت نیستند و مالکیت افرادی را که جزو فرقه آنان نیستند محترم نمی شمارند و فوق العاده خطرناک می باشند. وزارت ایران چون نظام اجتماعی را درخطرمی بینند برآن می شوند که عده ای از پیروان این فرقه را دستگیر واگردربازپرسی اعتراف به ایمان خود بکنند بلافاصله آنان را به قتل برسانند. ازجمله هفت نفر ازدستگیر شدگان که به هیچ وجه حاضر نشده بودند ایمان خود را کتمان کنند(تعداد بابیان درپایتخت ازچندین هزارتجاوز می کند) مرگ را با آغوش باز استقبال کردند و مسرتی که درموقع کشته شدن آنها از خود نشان دادند نشان فاناتیزم آنان است که به اعلی درجه خود رسیده است(وزیرامورخارجه ایران میرزا محمد علی اظهار می داشت که این اشخاص به هیچ وجه هیچ گونه اعتراضی نکرده اند فقط سکوت آنان را حمل بر کفر کرده اند) جای تاسف است که اولیای امورآن بصیرت را ندارند که بفهمند که این گونه اقدامات قادر به خاموش کردن احساسات مذهبی و فاناتیزم نمی باشد به خصوص که دراین گونه موارد به هیچ وجه موازین عدالت در نظر گرفته نمی شده و برای ترسانیدن مردم هرکس به دستشان برسد مورد مجازات و قتل قرار می دهند. عده ای از بابیان که تحت رهبری سید یحیی که خود را شاگرد باب معروف می داند با عده ای از لوطیان یزدی تولید اغتشاشات پراهمیتی در شهر یزد کرده که بابیان نامبرده به مقرحکومتی حمله کرده و هشت نفر از سربازان را به قتل رسانده و ۲۶نفر را زخمی کرده اند و نائب آقا فرار اختیار کرده و استعفای خود را تقدیم دولت کرده است.

از موقعیکه لوطیان اصفهان شهر را ترک کرده انتظامات شهر به حال عادی برگشته لیک باید متذکر شد که طرقی که دولت برای اعاده نظم و آرامش به کار می برد زیاد مورد اطمینان نمی تواند باشد و نمی توان امیدوار بود که آرامش دائمی برقرار شده است. سید اسدالله پسر حاجی سید محمد باقر آقا مجتهد معروف با عده ای از بابیان با صوابدید سپهدار حاکم اصفهان از اصفهان به عزم تهران حرکت کرده به امید آن که در تهران مورد عفو شاه قرار خواهند گرفت لیک پس از طی سه روز منزل قوای دولتی که برای تعقیب و سرکوبی آنان فرستاده شده بود به آنان رسیده وعده ای از آنان را به قتل رسانیدند. عده ای محدود مانند نواب و

دیگران خود را به قم رساندند و بست اختیار کردند، عده ای هم به سمت خراسان فرار اختیار کردند اما دسته ای موفق شدند خود را به تهران برسانند، منجمله لوطی مشهوربه میرزا عبدالحسین با همراهان خود که درحدود پنجاه نفر بودند به تهران وارد و درمسجد شاه مقر گردیدند وعده ای را که به دولت دسترسی پیدا کرده بود مستقیما به زندان روانه ساختند.

(این گزارش سفیر زیاد روشن نیست.)

سند شماره۱۳۳تهران ۱۸۵۰صفحه۱۳۷گزارش سفیر دولگورکی به وزیرامور خارجه نسلرود۲مارس ۱۸۵۰(برابر با۱۱اسفند۱۵۵۲شمسی) شماره۱۶

دراین جا شنیده می شود که بابیان در نظردارند دست به عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران زده تولید ناامنی کنند وچون عقائد مضره این فرقه دربین توده ملت طرفداران زیادی پیدا کرده دولت درحال نگرانی به سر می برد.

سند شماره۱۳

پرونده شماره۱۳۳تهران۱۸۵۰صفحه۳۸۳گزارش سفیر دولگورکی به وزیرامور خارجه نسلرود۱۰ژوئن ۱۸۵۰(برابر با۲۰خرداد۱۲۲۹شمسی) شماره۴۸

خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده وآنان را متهم به انحراف از اصول دین و عدم مراعات قوانین قرآن می نمایند و عقائد فاناتیزم پیروان این فرقه روز به روز نفوذ بیشتری درمردم پیدا می کند. چندی پیش دوباره درزنجان تولید اغتشاش کرده وعده زیادی از اهالی محل را به قتل رسانده و قوای دولتی قادربه جلوگیری ازعملیات آنان نبوده اند واین عدم موفقیت قوای دولتی باردیگر ثابت می کند که اقدامات شدید دولتیان ازفاناتیزم آنان نکاسته بلکه کمک به تشدید آن می کند.

سند شماره۱٤

پرونده شماره۱۳۳تهران ۱۸۰صفحه۴۳۵-۴۳۴گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه(سیناوین)[1] مریم آباد۳ژوئیه۱۸۵۰(برابر با ۱۲تیر۱۲۲۹شمسی)شماره۵۳

[1] از گزارش سند چنين استنباط مي شود كه از سند شماره۱۴به بعد مورخ سوم ژوئيه برابر با...به جاي وزيرخارجه نسلرود، فرد ديگري به نام سناوين مورد خطاب است.

لرد پالمرستون که از سفیر خود در تهران خواست گزارش کاملی راجع به جریانات باب بنویسد

موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خودگرفته است آرامش بیشتری درپایتخت حکمفرماست همچنین با اقدامات موثری که توسط حاکم جدید شیرازشاهزاده فیروزمیرزا برای جلوگیری ازعملیات بابیان به کار برده شده است فعالیت آنان محدود شده است.

لرد پالمرستن از سفیر[۲] خود درایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقائد این فرقه برای او بفرستد واینجانب هم امیدوارم درآتیه نزدیکی بتوانم کتابی که از تالیفات یکی ازبابیان مشهور دراختیارمن گذاشته است برای وزارت امپراتوری بفرستم.

فیروزمیرزا موفق شده است به دستگیری و محبوس ساختن سید یحیی که یکی از رهبران انقلابی این فرقه می باشد و درنتیجه افراد او که درحدود چند هزار نفر بوده اند پراکنده و متفرق شده اند.

همچنین فیروزمیرزا مبارزات شدیدی علیه پسر ایلخانی شیراز شروع کرده نامبرده با اقدامات و عملیات خودسرانه دراولیای دولت تولید نگرانی و عدم اطمینان کرده بود.

لطفعلی خان (که مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد) را به چوب بسته و کتک مفصلی به او زده اند و باید امیدوار بود که این تنبیه شدید اثرات نیکویی دربرداشته باشد. راجع به اعاده نظم و آرامش در زنجان که بابیان درآن جا ایجاد اغتشاش و ناراحتی کرده اند دولت مجبوراست متوسل به قوای نظامی بشود چون که از کلیه اقداماتی که تا کنون برای قضیه به طورمسالمت آمیز به عمل آمده نتیجه گرفته نشده است از قرارمعلوم رهبر این فرقه را که معروف به باب است و تا به حال در مجلس ارومیه تحت نظر بوده است به امر دولت در تبریز اعدام شده است.

سند شماره۱۵

پرونده شماره۱۵

پرونده شماره۱۳۳تهران ۱۸۵۰صفحه۴۷۱-۴۷۰گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد ۳۱ژوئیه۱۸۵۰(برابر با۸مرداد۱۲۲۹ شمسی) شماره۵۹

[2] منظوراز سفیرانگلستان است که درآن زمان کلنل شیل بود.

کلیه اقدامات دولت برای تسلیم شدن بابیان درزنجان بی نتیجه مانده و ملا محمد علی به عده ای درحدود سیصد نفرازاین فاناتیک ها دریکی ازمحله های شهرسنگربندی کرده و باعث وحشت اهالی شده است. امیرسرانجام مجبوربه اتخاذ تصمیم شدید شده ومحمد خان بیگلربیگی سابق را با دوهزار سرباز و توپ به زنجان فرستاده است.

سند شماره۱۶

پرونده شماره۱۳۴تهران ۱۸۵۰صفحه ۵۶۲گزارش سفیر دولگورکی به سناوین، مریم آباد۱۴سپتامبر۱۸۵۰(برابر با ۲۳شهریور۱۲۲۹شمسی) شماره۷۴

اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که با جان خود بازی می کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می هند و ازعهده دفع حملات محمد خان به خوبی برمی آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می کنند.

رهبرآنان محمد علی به سفیر ترکیه سمیرافندی و همچنین به کلنل شیل (سفیرانگلیس درایران) مراجعه و ازاوخواهش وساطت کرده است لیک همکارانگلیسی معتقد است که بعید به نظرمی رسد که دولت ایران حاضر بشود دول خارجی دراین مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شماره ۱۷

پرونده شماره۱۳۴تهران سال ۱۸۵۰صفحه۵۷۹-۵۷۵گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۲۳سپتامبر۱۸۵۰(برابر با اول مهر۱۲۲۹شمسی) شماره۷۶

یگانه مسئله ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان می باشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موافق به ازبین بردن یک مشت فاناتیک نشده اند به همین جهت تصور می کنم آن جناب علاقمند باشد به طور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کند و بدین منظور نامه غلامباشی سفارت را که در معیت عزیز خان به زنجان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم می دارد.

قسمتی از نامه غلامباشی

...در قزوین پسر وزیر میرزا موسی با عده ای سوار و کدخدا به استقبال ما آمده با تشریفات خاصی که در خور مقام او باشد(مقصودعزیز خان) وارد شهر شدیم در این جا چاپار امیر فرمانی مبنی بر لزوم اقدامات موثر و خاتمه دادن اوضاع زنجان و ماندن در محل تا اتمام کارمشار الیه کرد. موقعی که ما به سلطانیه[3] رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد قوای

[3] سلطانیه بین خرم دره و زنجان قرار گرفته و گنبد معروف مقبره سلطان محمد خدابنده در آن جا قرار دارد.

نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتیم آنان از حاکم تبریز محمد خان گله فراوان داشتند و اظهار می کردند که بدون وجود او تاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود.

در روز جمعه سیزدهم ماه از سلطانیه حرکت و وارد زنجان شدیم حاکم زنجان اصلان خان و بیگلربیگی تبریز محمد خان و سران نظامی به استقبال ما آمدند در این جا آژدان باشی با حالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرار داد و گفت شما خجالت نمی کشید از آن که مدت پنج ماه است شخص ملایمی را محاصره کرده و هنوز نتواستیداو را دستگیر کنید من فردا او را وادار به تسلیم خواهم کرد. آژدان باشی نامه ای گله آمیز به ملا محمد نوشته و او را به علت قیام بر ضد شاه سرزنش کرده و به او پیشنهاد کرده بود با او به تهران بیاید و وعده داده بود که از شاه و امیر عفو او را به دست خواهد آورد. این نامه بوسیله نجف قلی خان از اهل ایروان برای او فرستاده شده بود لیک ملا محمد علی به پیشنهادهای آژدان باشی جواب رد فرستاده بود.

عزیز خان(آژدان باشی) برای مرتبه دوم همان قاصد را نزد او فرستاد وتهدید کرده بود که اگر تسلیم نشود کلیه دارایی و زنان او نصیب سربازهای دولتی خواهند شد لیک ملا محمد علی در جواب گفته بود:

من خود پادشاه هستم هر چه از دستت برمی آید بکن.

درروزچهارشنبه آژادان قوای خود را دراطراف زنجان صف آرائی کرده و باردیگراز ملا محمدعلی خواستار تسلیم شد ولی آن اقدام هم موثر واقع نشد. سرانجام روزیکشنبه عزیزخان پس ازدعوت لشکریان به رشادت فرمان حمله را صادرکرد و توپها همگی به صدا درآمدند لیک به محض آنکه سربازها به سنگرها نزدیک شدند ده نفرازآنها کشته و بقیه فراراختیار کردند. عزیزخان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر کرده اما چون از نتیجه کارزار ناامید شد سوار براسب شده درحالیکه به سربازها تاکید می کرد که باید درعرض دو روز زنجان را فتح کرد از محل دور شد. پس ازحرکت آژادان سربازها از ادامه حمله(از ترس) منصرف شدند. دراین موقع سه چهارم در تصرف سربازها فقط یک چهارم شهردر دست ملامحمد علی بود. خانه هایی که درنواحی متصرفی سربازها بود تمام مخروب و چوب و تخته آنها به وسیله سربازها به فروش رسیده بود.

دربازدیدی که از لشکریان شاهی به عمل آمده معلوم شده است که از موقع ورود به زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ و زخمی از ۲۰۰ نفر کشته تجاوز می کند چادری نیست که درآن سرباز زخمی نداشته باشد کلیه بابیهائی را که دستگیر می کردند به حضور آژادان باشی آورده و سربازان آنان را به قتل می رسانیدند درموقع مسافرت درهرمنزل (ایستگاه- توقفگاه) برای آژدان باشی هدایای زیادی (قاطر- شال- نقدینه) می آورند و روی هم رفته عیدات سرشاری نصیب او می شود.

سند شماره۱۸

پرونـــده شـــماره۱۳۳تهـــران صـــفحه۵۷۲گـــزارش ســـفیر دولگـــورکی ســـناوین تهـــران ۶اکتبـــر ۱۸۵۰(برابـــر بـــا ۱۴مهر۱۲۲۹شمسی)شماره۷۸

به عقیده این جانب بسیار به جا بود که دولت قضایای زنجان را جدی تلقی می کرد. اکنون درحدود ۵ماه می گذرد کـه بابیـان بـا بهترین سربازان شاهی که تعدادشان به شش هزارنفرمی رسد مشغول جنگ می باشـند و محمـد خـان کـه سـه چهـارم شـهر را در تصرف دارد نتوانسته است محله ای را که بابیان سنگر بندی کرده اند و با رشادت و شجاعت خارق العاده ای ازآن دفاع می کننـد، فتح کند.

گفته می شود که بیگلربیگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست و سربازانی کـه تحـت فرمـان او مـی باشـند دارای روحیـه فـوق العاده ضعیفی بوده و کاری از پیش نمی برند.

دراین جا به این موضوع هیچ توجه ندارند که درمسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمی توان با بـه کـاربردن قـوای نظـامی حل کرد- بلکه قسمتی محتاج تعمق و سیاست بیشتری است.

سند شماره۱۹

پرونده شماره ۱۳۴تهران ۱۸۵۰گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۲۶اکتبر ۱۸۵۰(برابربا چهرم آبان۱۲۲۹شمـسی) شماره ۸۱.

بابیان هنوز با شدت سابق مشغول نبرد می باشند و طبق اطلاعاتی که بـه دسـت مـا رسـیده (اززنجـان) سـرتیپ فـرخ خـان کـه ازکرمانشاه ماموریت پیدا کرده بود به زنجان نزد بیگلربیگی برود گرفتاربابیان شده وایـن فاناتیکهـا او را آتـش زده سـوزانده انـد تعداد بابیها را درزنجان درحال حاضر درحدود سه هزار نفرمی دانند. این اوضاع ناگواروزرای شاه را مجبورکرده است که دو هنگ تازه نفس به فرماندهی پسرعزیز خان به زنجان فرستاده شود و احتمال می رود قوائی که درآن جا فعلا هـستند فـرا خوانـده شـود. شاید به علت آن که وفاداری آنان تردیدی حاصل شده باشد.

سند شماره۲۰

پرونده شـماره۱۳۴تهـران۱۸۵۰صـفحه ۹۹گـزارش سـفیر دولگـورکی بـه سـناوین تهـران ۹نـوامبر ۱۸۵۰(برابـر بـا۱۸آبـان ۱۲۲۹شمسی) شماره۸۴

برای قلع و قمع بابیان به تازگی قوای جدید به زنجان فرستاده شد. اخیرا حاکم این شهرامیراصلان خان برادرمادر شاه را مـتهم ساخته اند که رفتار بی رویه او باعث شده است که بابیان درمقابل قوای شاهی به این سرسختی مقاومت کنند.

سند شماره ۲۱

پرونده شماره ۱۳۴تهران ۱۸۵۰صفحه۲۷۷و۲۲۶گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۲۶دسامبر ۱۸۵۰(برابر ۷دی ماه۱۲۲۹شمسی) شماره۲۶به اغتشاشات زنجان خاتمه داده است. پس از تقریبا ۶ماه محاصره قوای نظامی موفق شده اند کانون شورش را خاموش کنند بابیان تا سر حد امکان از خود دفاع می کردند که آنان را نیز قطعه قطعه کرده اند. صرفنظر از مخارج مادی این نبرد ایران به قیمت ۱۵۰۰نفر سرباز تمام شده است.

سند شماره۲۲

پرونده شماره ۱۲۹تهران ۱۸۵۱صفحه۱۵۶گزارش سفیر دولگورکی به وزیرامور خارجه نسلرود[۴] ۲۰فوریه ۱۸۵۱(برابر اول بهمن۱۲۲۹شمسی) شماره۱۲

این طوربه نظرمی رسد که بعد از واقعه زنجان بابیان بازساکت نشده و خوف به دل آنان راه پیدا نکرده و درصدد تهیه شورش و اغتشاش جدیدی می باشند و دولت که نسبت به آنان هیچ گونه شفقتی را جایز نمی داند برای ازبین بردن آنان ازهر وسیله بشوداستفاده می کند. عده ای زیاد ازآنان را اخیرا درشهربه قتل رسانده اند وبا وجودی که درموقع مجازات ازعقیده خود کتمان کرده اند به آنان رحم نکرده ودرمیدان ارک مقتولشان ساخته اند.

سند شماره۲۳

پرونده شماره۱۵۸۲تهران صفحه۵۰۳-۵۰۱گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد ۱۱اوت۱۸۵۲(برابر ۲۰مرداد۱۳۲۱شمسی) شماره۵۵

این جانب قبلا نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را درمیدان جنگ نمی توان حل کرد. همانطوری که انتظارش می رفت نه کشتارمازندران و نه قضیه زنجان هیچ کدام در حرارت پیروان این فرقه تاثیری نکرده و اخیرا به مناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه دولت کلیه افراد منتسب به این فرقه را تعقیب و زندانی می کند و طبق اطلاعاتی که به دست آمده عده ای زیاد ازآنان درتهران مخفی می باشند که دربین آنان ازهرطبقه وجود دارد (حتی افراد درباری)

دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که درقضیه سوء قصد سوم اوت شرکت داشته اند به خوبی می داند و اطلاع حاصل کرده است که چهارنفر ازآنان مدت یک ماه است درزرگنده به طور پنهانی به سرمی برند و وزارت امور خارجه به وسیله نامه ای از این جانب تقاضا کرده بود که اجازه داده شود دراین دهکده به تفتیش بپردازند. من بلافاصله به غلامباشی دستور دادم که به

[4] در این جا باز نسلرود به عنوان وزیر امور خارجه مورد خطاب است.

مامورین دولتی دراین امرهمکاری و(ضمنا نظارت) کند و پس از جستجو موفق به دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک کرد به دستگیری دو نفردیگر که در اوین(یک فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند نفر چهارم از قرار معلوم میرزای(منشی) سفارت می باشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده (منشی) از بابیان است و تبعه دولت ایران می باشد و از کارمندان رسمی دولت نیست به دست دولت ایران سپرده شد.

دونفری را که در اوین دستگیر شده بودند شبانه به زرگنده آورده و در خانه یکی از مستخدمین ما جای دادند. فراشهای شاه حاضر نبودند این دو نفر را بلافاصله به نیاوران روانه کنند و اظهارمی داشتند که درراه ممکن است مورد حمله قرار گیرند من اصرار کردم که آنان را ببرند و برای حفاظت ده سرباز و یک افسراز قوای انتظامی ایرانی سفارت دراختیارآنان گذاردم.

مدتی زمانی است که در تهران یک زن بابی تحت نظر رئیس نظمیه محبوس می باشد گفته می شود که با وجود محدودیتهائی که برای او قائل بودند او با وسائلی موفق می شود هم کیشان خود را دور خود جمع کند و سرانجام زن نامبرده را در باغی درحضورآژادان باشی خفه نمودند و چهار نفر دیگر از بابیان را از وسط شقه کرده اند.

دربدن آنان شمع روشن داخل کرده و دراین حال آنها را در شهر می گردانند. این بدبختی ها درحالی که به شاه ناسزا می گفتند اظهار شادمانی می کردند به این ابهت و جلال جان می دهند . هیچ کس جرات ندارد از دولت وحتی از شاه خواستارعدالت و رسیدگی برای تعیین گناهکار و بی گناه بشود و درموقع مجازات هیچ فرقی بین آنانی که درسوء قصد دخالت داشته اند و آنانی که مشهور به بابی بودن هستند نمی گذارند واین طرز داوری فاناتیزم بابیها را بیشتر تحریک خواهد کرد و بدین ترتیب شاه درمعرض خطر بیشتری قرارخواهد گرفت.

سند شماره ٢٤

پرونده شماره۱۵۸ تهران۱۸۵۲صفحه۵۰۹و۵۰۸گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد۱۲اوت(برابر با۲۱مرداد۱۳۲۱شمسی) شماره۵۶

دولت ایران سه روز قبل به سن پطرز بورگ قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی شاه(جان به سلامت به در بردن از سوء قصد) می باشد کشتار فجیعی که بعد از واقعه سوء قصد درتهران شروع شد و مناظره دلخراشی که من شاهد آن بودم مرا بر آن داشت که شخصا نزد میرزا آقا خان رفته تا به او بفهمانم خاتمه دادن به این قضایا به نفع شاه می باشد و اگر مجازاتی در کارهست لااقل قبلا رسیدگی بشود و بین شرکت کنندگان درسوء قصد و آنان که فقط اصول باب را تبلیغ می کنند فرقی گذاشته شود. من مخصوصا این نکته را متذکر شدم که برای شخص پادشاه خطرناک است که جلوی کشتار دسته جمعی درملا ء عام را نمی

گیرد و او نباید مرتکب قتل بشود فقط به اتکای آنکه هرکس را می خواهد می تواند مجازات کند. صدراعظم(میرزاآقاخان) با نظریات و عقیده این جانب کاملا همراه است اما اعتراف کرده که قادر نیست جلو خشم شاه را بگیرد و محرک انتقام جوئی را مادر شاه و حاجی علی خان فراش باشی معرفی کرده. تاکنون تعداد بابیانی را که به قتل رسانده اند به ۹نفر می رسد و تصمیم دارند عده زیادی از بابیان را بین مامورین متنفذ دربار و نظامیان و علماء تقسیم کنند تا آنان به دست خود بابیان را به قتل برسانند.

سند شماره۲۵

پرونده شماره۱۵۸گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۱۸۵۲صفحه۶۰۸-۱۷سپتامبر۱۸۵۲(برابر با ۲۶شهریور۱۳۲۱شمسی) شماره۶۶

بابیان آن چه من اظهارات امام جمعه درک کردم با اصول اسلام مخالف بوده و آنها را رد می کنند و ضمنا در سیاست مدعی شاه مملکت می باشند. آنان درصدد تاسیس دیانت جدیدی هستند و طرفدار تقسیم اموال(به طور مساوی) بوده و می توان اهداف و مقاصد سیاسی و اجتماعی آنان را تشبیه به کمونیستهای اروپا کرد[5].

به نام ایزد

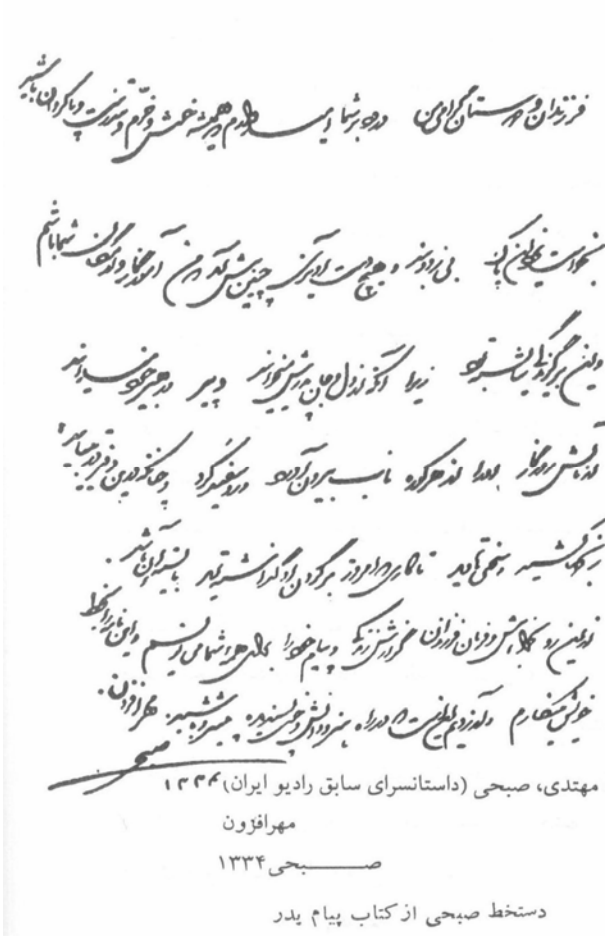

مهتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)۱۳۴۴
مهرافزون
صبحی۱۳۳۴

دستخط صبحی از کتاب پیام پدر

فرزندان و دوستان گرامی من درود بر شما امیدوارم که همیشه خوش و خرم وتندرست و پاکروان باشید. به خواست یزدان پاک بی زد و بند و هیچ دست آویزی چنین پیش آمد که من آموزگار و درمکان شما باشم و این برگزیدگی شایسته بود زیرا آن که از دل و جان پدرش می خوانید و پیرورهبر خود می دانید آزمایش روزگار او را ازهر کوزه ناب بیرون آورد و روسفید کرد وچنان که دراین دفتر درمی یابند رنج هاکشیدو سختی ها دید تا کاری که امروز برگردن اوگذاشته اید بایسته ها آن باشد. از این روبه خواهش و فرمان فرزندان گزارش زندگی وپیام خود را برای همه شما می نویسم و این نامه را به خط خویش می نگارم و آرزویم این است که در راه هنر و دانش و خوی پسندیده پیشرو باشید.

[5] این بیست و پنج سند از کتاب ایوانف نهضت بابیت در ایران« از صفحه۱۵۹-۱۴۳» ترجمه شده است . اصل کتاب به زبان روسي در مسکو در سال۱۹۳۹-میلادي(۱۳۱۸شمسي) به طبع رسیده و گزارشهاي سفیر روسیه در ایران از آرشیو وزارت خارجه استخراج شده است اصل گزارشهاي سفیر به زبان فرانسه بوده است.

فصل یازدهم

بخش دوم

ازکاشان تا عشق آباد و عکا

(کاتب و محرم اسرار، سر فاش می کند)

« من اگر بخواهم نیرنگها و کارهای ناپسندیده این گروه را که بیشتر به زیان مـردم ایـن کـشوراست مـو بـه مـو بـشکافم بـاور نخواهید کرد، با آنکه درهر سخن و گفتاری آوند و نوشته از خود آنها دارم که انـدکی از بـسیار و بـه راسـتی یکـی ازهزاردراینجـا آوردم.»[۶]

به جرئت می توان گفت که تا به امروز هیچ کس همانند مرحوم صبحی(قصه گوی سابق رادیو) که عمری را صرف نگارش پیام، الواح و دیگر نوشته های فرقه بهائیت نموده و ازنزدیک با کلیـه رفتارهـا و رموزآنـان آشنا بوده پی به اسراراین فرقه نبرده است چه او هم خـود بهـائی و هـم بهـائی زاده و هم با خانواده بهائی روابط تنگاتنگ داشته است که شمردن نکات بـسیار پوشـیده آن از زبان خودش شنیدنی و درواقع درزمره اسرارتاریخی است:

صبحی در پنج سالگی در وسط، محمدحسین مهتدی پدرش سمت راست

...نخست به عرض دوستان محترم می رسانم که ایـن بنـده در مهـد بهائیت تولد و پرورش یافتـه ام، درخانـدانی کـه از قـدمای احبـاء محـسوبند و خویشاوندی دوری با بهـاء الله دارنـد(میرزاحـسینعلی بهـاء پایـه گـذاربهائیت). واگرچه افراد خانواده ها اکثر بهائی صمیمی بودند ولی در بین آنها جمـع ایـن بنده را جوش و خروشی دیگر و شوق و شـوری از وصـف برتـر بـود و از زمـان کودکی هم چنان تا اوان جوانی بالفطره، دلبستگی شدیدی به این امر داشتم و از همین جهت بیشترالواح وکلمـات بهـاء و عبدالبهاء را از بر کرده راه استقلال این امر را نیکو آموختم تاآن جا که گلیم تبلیغ را از آب بیرون کـشیدم و گـاهی کـه ابوی با کسی صحبت می کرد و محتاج به کمک می شد معاونتش می کردم وخوب هم از عهده بـر مـی آمـدم. بیـشتر در

[6] فضل الله مهتدي، خاطرات صبحي(داستانسراي سابق راديو ايران)

مدرسه با هم درسهای خود الفت جسته آنان را دعوت به دین[7] بهائی مـی کـردم. درخـارج از مدرسـه مقـدمات برهـان و استدلال را درخدمت فاضل شیرازی که مردی با زهدو تقوی و به نظر من اعلم از جمیع اهل بهاست فراگرفتم و مدتی در نزدنعیم سدهی اصفهانی و سمندرقزوینی و دیگران به اتفاق جمعی ازجوانان تاریخ ظهور باب و کتاب بیان و فرائد(نوشـته) ابوالفضل گلپایگانی و مفاوضات عبدالبها را مباحثه می کردم. و چون این مکتسبات بدان فطریات پیوسته شد حالت وجـد و طرب من زیادت گشت و با آن که بیشتر از چهارده یا پانزده سال نداشتم زبانم به(گفتن) گفت کلمات وجدیه گشوده شده رطب و یابس الفاظی فارغ از معنی که فقط حکایت از عوالم جذبه و شوق می کرد از طبعم به ظهور می رسید.

صبحی در ادامه گفتارش خاطرنشان می کند که وی به علت تبحر و ذوقی که در زبان داشته حدود سیصد بیت شعر هـم در ایـن مورد سروده که مطلع آن چنین است:

ساز کن ای عشق راه ناله را بازگو هجران چندین ساله را

ازجلائی ها میان ما و دوست وز اشاراتی که بین ما و اوست

سپس می افزاید:

« وبالجمله با این نشاط و انبساط و کیف و حال به حد رشد وکمال رسیدم و در معارف بهائی توغـل حاصـل نمـودم پـس شـائق سیر و سفر دربلاد و تبلیغ« امرالله» بین عیار شدم و به اتفاق یکی از دوستان زردشتی بار به قزوین رهسپار گشتم»[8]

بنا به آنچه صبحی نگاشته بهائیان از همان ابتدا به امر تبلیغ اهمیتی خاص می دادند و در تمام نقـاط مبلـغ داشـتند. بنـا بـه نوشـته صبحی درآن زمان نفوذ بهائیان در قزوین آن چنان زیاد و قابل توجه نبود و منحصر به چندین خانواده می شده است که درمجموع هنوز به یک عدد سه رقمی هم نمی رسیده است:

« قزوین آن روزها چندین عائله بهائی داشت که مهمتر از همه خاندان سـمندر محـسوب مـی گـشت کـه از بقایـای گروندگان دوره سید باب بودند و مجموع بهائیان قزوین نزدیک به صد نفر می شدند که جز یکی دو نفر از تجار و مرحوم میرزا موسی خان حکیم باشی، مابقی از کسبه متوسط الحال و عوام آن بلد به شمار می رفتند[9]...»

صبحی که با شور تبلیغ فراوان درک و برداشتی نیکو ازاین طایفه دردل داشت با خوش بینی فراوان جهـت تبلیـغ عـازم زنجـان و آذربایجان می شود با این پندارکه مبلغین این فرقه مردمانی برتر ازدیگرانند خود را آماده نشستی نیکو با دیگرمبلغین می نمایـد. صبحی از برداشتهای اولیه خود، این گونه یاد می کند:

---

[7] به كارگيري واژه دين در مورد اين فرقه كاملا غبط است چه بهائيت فرقه اي بيش نيست، در اين جا براي حفظ امانت عين واژه صبحي به كار رفته است.
[8] خاطرات صبحي، ص۶و۷.
[9] خاطرات صبحي، ص ۷

«...بنده تا آن وقت حشر دائمی با روحانیون این طایفه نداشتم و در پیش خود آنان را مردمانی برتر از دیگران می پنداشتم و چنین تصور می کردم که مبلغ بهائی یعنی فرشته که طینت وجودش باب عقل سرشته شده و ذره عجب و هوی در وجودش داخل نگشته از این جهت ارادت و محبت بسیار به این صنف می نمودم و درک خدمت آنان را توفیق و سعادتی عظیم می شمردم[10]...»

صبحی سپس به وضع و چگونگی تبلیغ می پردازد و می گوید:

خوانندگان گرامی ما باید بدانند که هر چند درامربهائی دعوت از شئون خاصه اشخاص مخصوصی نیست بل عموم باید از این هنرنصیبی داشته باشند تا هرکس به قدراستعداد خود برحقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضی از نفوس خصوصا برای این کار و بالاخص برای سیر و سفرانتخاب می شوند دعوت کننده را مبلغ، دعوت شده را مبتدی، قبول را تصدیق مبتدی، بهائی شده را مصدق، و نفس عمل را تبلیغ گویند. وبرای این کار ازدیرزمانی مجالسی به اسم مجالس درس تبلیغ دائر کرده که درآن جوانان را طریق محاوره و مخالطه مردمان بیان دلیل و برهان حقانیت این امر را می آموزند و چنان که معلوم است این تعلیم و تعلم از روی مبنای منطق و مقدمات و مبادی علمی نیست به این معنی که به هیچ گونه زحمتی همین که شخص مختصر سوادی پیدا کرد می تواند آن ادله را بیاموزد و حتی از افواه فرا گیرد و چون منحصر درمسائلی چند است آموختنش دشوار نیست و جمیع کتب استدلالیه این قوم برمحورآن دورمی زند. امهات آن عبارتست ازادعا کتاب نفوذ بقای دین و بالاتر از همه کلام ربانی و وحی سماویست، بدین معنی که اگر شخصی مدعی امری من عندالله گردد و دین و آئینی بسازد و جمعی بدوبگروند و چندی آن ساخته و پرداخته دوام کند درصورتی که صاحب ادعا کلماتی بیاورد و آنرا برهان صدق خویش قرارداده بدان تحدی کند بلاشک دین گذار برانگیخته ازطرف خدا و دین ساخته دست افکاربشر نیست.

بیان اصول این معانی با شاخ و برگ درصورتی که مبلغ احاطه به الفاظ داشته باشد رنجی ندارد و زود موفق به گرفتن نتیجه می شود. تنها خاری که پیش پای مبلغین پیدامی شود یکی مسئله خاتمیت است که باید به زورو زحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت و مظهریت درختمی مرتبت ختم شود و دیگراین است که اهل ادیان بیشترمعجزات حسیه و آیات اقتراحیه را ما به الامتیاز حق ازباطل می دانند وهمین را از مدعیان تازه می خواهند. مبلغ باید با رعایت حال مبتدی به نحو خوشی از این خواهش بی جا منصرفش گرداند.[11]

---

[10] همانجا، ص۸

[11] خاطرات صبحي ص۹

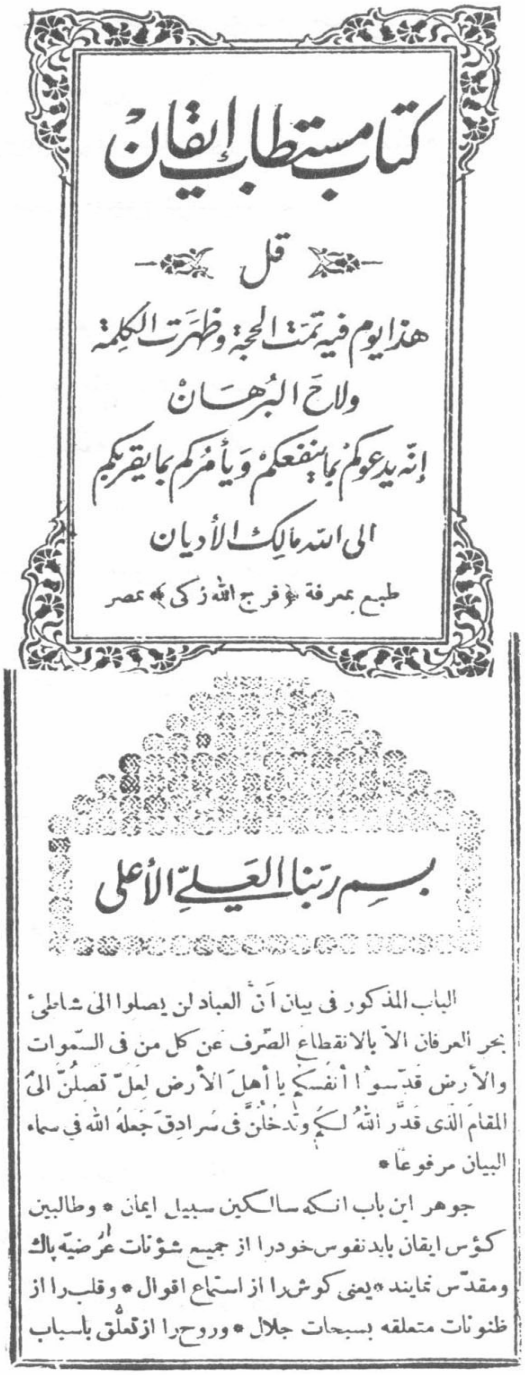
كتاب مستطاب ايقان

قل

هذا يوم فيه تمت الحجة وظهرت الكلمة

ولاح البرهان

إنه يدعوكم بما ينفعكم ويأمركم بما يقربكم

الى الله مالك الأديان

طبع بمعرفة فرج الله زكى بمصر

بسم ربنا العلي الأعلى

الباب المذكور فى بيان أنّ العباد لن يصلوا الى شاطئ بحر العرفان الاّ بالانقطاع الصّرف عن كل من فى السّموات والأرض قد سوّا أنفسكم يا أهل الأرض لعلّ تصلنّ الى المقام الذى قدّر الله لكم وتدخلنّ فى سرادق جعله الله فى سماء البيان مرفوعاً •

جوهر اين باب انكه سالكين سبيل ايمان • وطالبين كؤس ايقان بايد نفوس خودرا از جميع شؤنات غرضيّه پاك ومقدّس نمايند • يعنى كوش را از استماع اقوال • وقلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال • وروح را ازتعلّق باسباب

بنا به شرائط خاص، صبحی از کودکی با کتابهای متعدد این فرقه آشنائی پیدا کرده و همان گونه که خود اشاره کرد اعضاء خانواده وی ارتباط و نسبت خانوادگی باعبدالبهاء و دیگر سران این فرقه داشتند. پدرش هم که یکی از بهائیان سرشناس زمان خود بوده، در تربیت صبحی ازهیچ کوششی در این راه فروگذار نکرده است:

«...درشش سالگی شبها در نزد پدر ایقان می خواندم و آن دفتری است که به گفته بهائیان ، بهاء درپاسخ به پرسشهای دائی سید باب نوشته...» (خال دائی باب)[12]

لازم به توضیح که « ایقان»[13]را میرزا حسینعلی بهاء بدان مقاصد خاصی تدوین کرد. ایقان از بهترین کتابهای بهائیان به شمار می رود. چاپ سنگی این کتاب- نسخ خطی- درباره « ظهرالله» می باشد. میرزا حسینعلی بهاء با تحریف قرآن مجید و سوء استفاده از مطالب آن استدلالهای خود را به زبانی که فقط خود آن را می فهمید بیان داشته است. هنگامی که این کتاب(ایقان) به دست کارشناسان و مطلعان معارف اسلامی افتاد با بررسی آن(به عنوان مثال از بررسی صفحات۴۷و۸۹) دریافتند که شخص بهاء دست به چه تحریف و جعلی زده است. وی در صفحات مزبورمی گوید:

یوم یاتی الله فی ظلل من الغام یعنی: روزی می آید که خدای درسایه ای از ابر که معلوم شد وی به آیه ۲۱۰سوره بقره استناد نموده و آن سوره را تحریف و جعل کرده است.

برای توضیح بیشتر عین آیه ذکر می شود:

هل ینضرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من ا لغام والملائکه وقضی الامر والی الله ترجع الامور» یعنی: آیا چشم براه آنانند که خدا وفرشتگان درمیان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟ و کار تمام شد- وهمه کارها به خدا باز می گردد.

[12] سيد علي تاجر دائي و پدر خوانده باب بود.
[13] ايقان، چاپ سنگي، ۱۵۷صفحه اي ۱۵ سطريف ص ۴۷،۸۹

سران بهائیت که خود متوجه خطای نابخشودنی و بزرگ حسینعلی میرزا می شوند سعی می کنند آیه مزبور را در چاپ سربی کتاب حذف کنند.

این توضیحات از این جهت داده شده که اولا با یکی از کتابهای بهائیان که درزیرچند صفحه از آن به نظر می رسد آشنا شویم و ازهمه مهم تر به وسائلی که این فرقه بدان دست زده و ضمنا فرزندان خود را تربیت و به میدان می فرستند آگاهی یابیم چون همان گونه که صبحی گفت، او از شش سالگی « ایقان» می خوانده است:

« چند سالی گذشت، من درآموزشگاه دانش ها می خواندم و دربیرون درهمان روزها که من رنجور دل بودم و دلتنگی می نمودم نامه ای ازعبدالبهاء برای پدرم (محمد حسین مهتدی) رسید که درآغاز نوشته بود: ای سمی حضرت مقصود! جانم فدای تو باد. علی قول شیخ سعدی نام تو می رفت و عاشقان بشنیدند هردو به رقص آمدند سامع و قائل شدند.

من با خودم گفتم که با در دست داشتن چنین نوشته هائی از سوی کسی که او را برانگیخته برگزیده خدا می دانند چگونه می توانند از هوسهای ناشایست خود دست بکشند.[۱۴]

صبحی با آنکه کم کم ماهیت آن چه که انتظارش را نمی کشید، پی می برد باز به خود دلداری می دهد، چون عوامل و ماهیت بهائیت: هنوز آنگونه که وی را کاملا قانع نماید برایش ناشناخته بود:

...این اندیشه ها خود به خود به مغزها می آمد و ما از آن خشنودنبودیم ما را رنج می داد ولی در ما لغزشی پدید نمی آورد چه روز نخست بزرگان این دسته به گوش پیروان خود می خوانند که آزمایش خدائی بزرگ است او دستی دستی چیزهائی پیش می آورد تا هرکس که سزاوار این دستگاه نباشد بیرون و همه این ها برای آزمایش بندگان است ازاین رو بیرون کیش بهاء هرچیزی که با خرد و دانش و رای ایشان درست در نمی آید می گفتند برای آزمایش است و چنانکه خداوند کیش[۱۵] فرمود: اگر من به آسمان بگویم زمین و به زمین بگویم آسمان کس را نرسد که در کار ما چون و چرا کند، ما هم نباید اندیشه ای به دل راه دهیم و از آزمایش به درآئیم[۱۶].

صبحی نشسته و آن کس که بالای سر اوست عبدالبهاء در سنین پیری است

[14] پیام پدر، ص۲۹.
[15] منظور عبدالبهاء است.
[16] همانجا ص ۳۰

صبحی درادامه می افزاید:

درمیان بهائیان من چشم به راه و گوش به زنگ چیز دیگری بودم که با خود می گفتم اگرعبدالبهاء خواست نامه ای نوشته درآن نامی از من برده و کاری به من سپرده و دست کم سفارش مراکرده است. چون رونوشت خواستنامه به دست مارسید و آن را خواندیم در شگفت شدیم زیرا دیدیم آن برگها در روزگارعبدالحمید پادشاه عثمانی نوشته شده(ودرآن از او به خوبی و بزرگی یاد کرده با آنکه درنامه های دیگر که پس از گرفتاری او نوشته به او ناسزا گفته، درآن روزهاشوقی دوساله بود.)

درآغازبه شوقی درود می فرستد آنگاه نخست به صبح ازل و سپس به میرزا محمد علی ناسزا می گوید و گناهانی برگردن او میگذارد و می گوید: آن شاخه از درخت خدا جدا شد و دیگربهره ای در این آئین ندارد، وبرای شوقی برتری شگفت آور به زبان می آورد و« بیت العدل» را که مردمش برگزیده همه بهائیان است و کارش قانون گذاری است.

«...از پیدایش باب آشوبی در کیش و کشور پدید آمد به ناچاراو را بند نهادند و به آذربایجان بردند و به زندان انداختند و چون پیروانش در چند شهر با مسلمانان کشمکش آغاز نهادند به فرمان ناصرالدین شاه قاجاردر تبریزبه دارش زدند. او درآن روز سی سال داشت. پیش از آنکه جان خود را از دست بدهد یکی از پیروان خود راجانشین خویش کرده و دیگران را فرمود تا سر بر فرمان بندگی او نهندآن کس میرزا یحیی فرزند میرزا بزرگ نوری بود که باب او را صبح ازل، حضرت ثمره، وحید، و به نام های دیگری می خواند. باب پایگاه او رابلند گرداند و به او نوشت و دستور داد که کارهای او را به پایان برد. پس از کشته شدن باب، صبح ازل برجای او نشست و چنان کرد که باب فرموده بود. و بیان را که دفتر دینی بابیان بود و کمبودی داشت به انجام رسانید.»

صبحی درخاطراتش دراشاره به خانواده اش ماهیت و شیوه بعضی ازسران را بازگومی کند و با آن که مختصر وگذرا است ولی دربردارنده نکات حساس و روشنگردر ارتباط با بحث این فصل ازکتاب می باشد صبحی می گوید:

– باری چون تابستان بود نزدیک ایستگاه راه آهن شب را گذراندیم و بامداد روز دیگر به راه افتادیم وبه الکساندرپول رسیدیم و ازآنجا به نخجوان و ایروان و اوج کلیسا(کانون ارمنی ها) درچند روز گذر کردیم و ازجنگل های سرسبز و خرم گذشتیم تا به تفلیس رسیدیم. تفلیس همانجا است که شیخ صنعا دلداده دخترترسا شد. شب و روزی درخانه احمد اف ها ماندیم و ازآن جا روانه بادکوبه شدیم و یک سر به مسافرخانه آمدیم. چون بدانجا رسیدیم، دیدیم که مبلغان بهائی از گوشه و کنار درآنجا گرد آمده اند(افرادی) مانند سیداسدالله قمی، سیدجلال سینا، منیرنبیل زاده، میرزا عبدالخالق که ازمردم بادکوبه بود و چند تن دیگر و پس ازچند روزحاجی امین هم ازایران به آنجا آمد که گزارشش را برایتان خواهم گفت.

من ازدیدن آن ها ابراز شادی نمودم وبا خود گفتم سپاس خدا را که به آرزوی خود رسیدیم که اگر درمیرزا مهدی کم و کاستی هست و یا دردانش کمبودی دارد این ها چنین نیستند.

درمیان این دسته سید اسدالله قمی مرا بیشتر گرفت. او ریش سفید برفی و اندامی برازنده و رخی پرفروغ و زبانی چرب و شیرین داشت و درهفتاد سالگی شاد و خندان بود و باآنکه جزخواندن و نوشتن درجوانی چیزی نیاموخته بود گاهی چکامه ای می سرود.

واین همان کسی است که در سال(۱۲۶۲خورشیدی) گرفتار شد و به زندان رفت و پس از آنکه عبدالبهاء آزاد شد به آمریکا رفت ازهمراهان او بود.

چند روزی که دربادکوبه بودیم و گاه و بیگاه از سخنان سخنوران و گفته های دیگران برای یکدیگرمی خواندیم و آنها که مزه این کار را دریافته بودند درنزد ما مردمی بی مزه و کم دانش بودند.

سید اسدالله قمی که مورد توجه صبحی قرار گرفت

چیزی که در آن جا بر شگفتی من افزود این بود که مبلغان بایکدیگر میانه خوبی نداشتند به ویژه میرزا منیر و سید جلال که میرزا منیر او را سید جنجال می نامید و بر سرآزادی زنان که میرزا منیر آنرامی خواست و سید جلال ناروا می دانست گفتگوها داشتند و یکبار هم درعشق آباد دراین باره با یکدیگر کتک کاری کردند[17] صبحی به عنوان یک مبلغ بهائی از آزادی عمل زیادی برخوردار بود که می خوانیم:

درعشق آباد به من بدگذشت چون گذشته از این که به نام ترک و فارس بهائیان هر روز به سر و مغز یکدیگر می کوفتند دچار خیال های بد بودند ومیان مبلغ ها هم هر روز جنگ و زد و خوردی بود چنانکه در« کتاب صبحی» نوشته ام پس از آن که چند روزی در عشق آباد ماندیم با راه آهن به سوی شهر های دیگر به راه افتادیم و روزها در شهر مرو وتجن و یولتان و تختە بازار و قهقهه در میان ایرانیان به سر بردیم و دوستان پاک نهادی بدست آوردیم. از مرو شاهکان به چارجو که درکنار رود جیحون است رفتیم و دو سه روز در آن جا ماندیم و ازخربزه های آن در شیرینی و نازکی بی مانند است خوردیم سپس از رود جیحون گذشته

[17] پیام پدر، فضل الله مهتدي صبحي، ص ۳۷.

به کاکان(بخارای نو) رسیدیم[18] نام شهرهائی که صبحی برمی شمرد و شرحی که دراین مورد می دهد گویای دقت و حافظه قوی اوست که می شنویم:

چند روزی دیگر دربادکوبه ماندیم سپس با میرزا مهدی روانه گراسناد و دسک (تازه شهر) شدیم و ازآن جا سوار راه آهن شدیم و رو به عشق آباد گذاشتیم. چون به عشق آباد رسیدیم در گوشه« مشرق الاذکار» نمازخانه بهائیان که ساختمانی باشکوه و زیبا و باغی و گلستانی دلگشا داشت خانه گرفتیم و دوستان به دیدنمان آمدند.

در این شهر و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه بهائیان آزاد بودند و فرمانروائی روس تزاری دست آنها را در هر کاری بازگذاشته بودچنانکه به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که از گوشه و کنار کشورایران مردم در آن شهر گردآمدند زهر چشمی ازمسلمانان گرفتند و اگر چه گزارش آن را در دفتر دیگر نوشته ام ولی باز بد نیست یادآور شویم:

چون بازار داد و ستد و کاربازرگانی درعشق آباد گرم بود بسیاری از مردم یزد و آذربایجان و خراسان روی به آن شهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهائیان کمک شایانی می کردند و چون سازمان رو به راهی داشتند انجمنها برای خواندن مردم به کیش بهائی برپا نمودند ولی چون در کارهای خود آزاد بودند و نمی توانستند گندم نمائی و جو فروشی کنند تعداد کمی از مسلمانان عشق آباد و دیگر شهرها به آنها گرویدند.

در تاشکند بیشتر بهائیان آنهائی بودند که کردار و رفتارشان پسندیده بهائیان عشق آباد نبود و آنها را رانده بودند و شماره ششان از بهائیان بخارا و سمرقند بیشتر بود. ببینید آنهادیگر چه بودند که بهائیان عشق آباد آنها را از خود رانده بودند چنان که گفتم برسر هم(روی هم رفته) درآن سرزمین فراخ چون بهائیان آزادی داشتند و کیش و آئین خود را نهان نمی کردند و رفتارشان ستوده دیگران نبود با آن که فرمانروایان روس کمکی شایان به آنها می کردند و دست آنها را در هر کاری باز گذاشته بودند و سخنگویان زبردست به آن جا آمد و شد داشتند با این همه نه تنها کسی بهائی نشد (بلکه) بسیاری هم از بهائیگری برگشتند و چند تن هم دودل ماندند که از آن گروه بود شیخ احمد میلانی،این مرد برادرعلی اکبر روحانی بود(که) درعشق

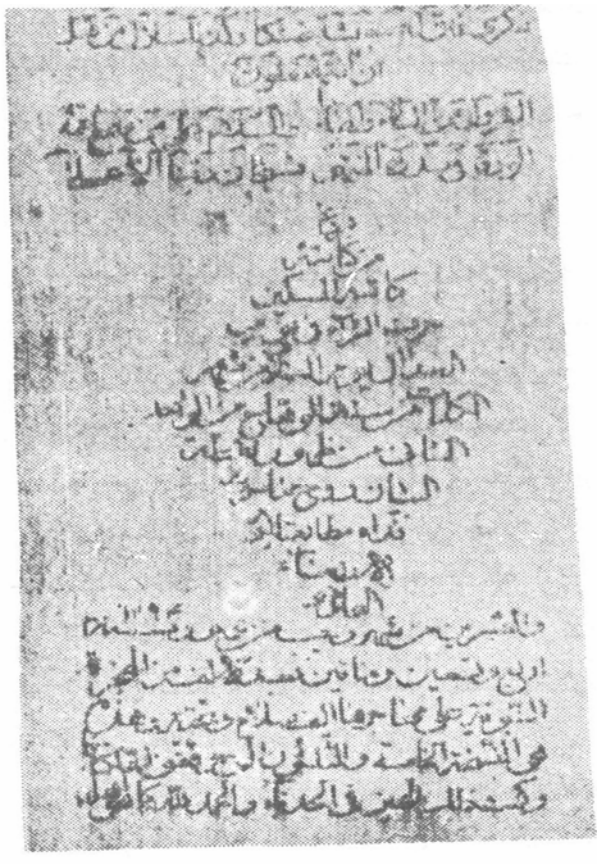

نسخه خطی ابقان

[18] ایضا، ص۳-۵۲.

آباد از کیش بهائی روگردان شد، فرزندانش نیز پیروی از او کردند پس ازچندی پشیمان شد و درمیان بهائیان آمـد وبازبرگـشت و دوباره بهائی شدن زن وفرزندانش دیگر او را قبول نکردند ودرمسلمانی پابرجاماندند و گفتند تو هر روزدگرگون مـی شـوی روزی بهائی هستی روزدیگر پشیمان می نمائی و به مسلمانی بازمی گردی ما به سخن تو گوش نمی دهیم و آن روز که مـا، درعـشق آبـاد بودیم بهائی بود پس از آن ندانستم چه شد. گفتند به خراسان رفته و مسلمانی از سر گرفته ودست به دامن پیشوای هـشتمین امـام شیعیان شده.

درایران درآن روزگارهرکسی به بابیان خورده گیری می کرد که چرا شما گرفتار خویهای ناپسند و کارهای زشت هستید؟ پاسخ می شنید که ما این ها را از مسلمانی که دین پدران ما بود ارمغان آورده ایم و بی گمـان فرزنـدان مـا چنـین نخواهنـد شـد مردمـی راست گفتار و درست کردار، از دروغ و ناسزا بیزار، نیکخواه همه مردمان ،اندوه خور بیچارگان، پرورش دهنده جان و تـن آدمیـان خواهند شد و به زودی خواهید دید که روی زمین فردوس برین می شود.

ولی درعشق آباد این سخن بیهوده درآمد زیرا ما کسانی را دیدیم که زه و زاد و بوم بهائی بودنـد ولـی درناپـاکی و تبـاهی ماننـد نداشتند چون فرزندان میرزا زین العابدین کحال این مرد چشم پزشک بود کم آزار و مسلمان بود پس از بهائی شدن به عشق آباد آمد و زن گرفت و دارای سه فرزند شد: میرزاآقا جان، میرزاکاظم و حسین. میرزاآقاجان با یک زن روسـپی روس پیونـد کـرد و از بهائی گری دست کشید وترسا شد و نام خود را برگرداند و الکساندر گذاشت، میرزاکاظم درپـی دزدی افتـاد و از قـانون سـرپیچی کرد و تفنگ و فشنگ به ترکمن ها می فروخت وسالی چند ماه در زندان به سرمی برد. این مـرد پـسری داشـت رضـوان الله کـه از نامش بهائی گری می ریخت و درمیان مردم به« رضوان بابی» ناموربود. این پسر که دو پـشتش بهـائی بودنـد بـه انـدازه ای دزدی و کارهای ناسزا کرد که به فرمان استانداری تیرباران شد. حسین(نام پسراوحسین بود) ازهمه بدتر که دانسته نشد سرانجام بـه کجـا رسید.

درتاشکند باروزنامه نویسی برخوردیم که نامش عبدالرحمن نام روزنامه اش الاصلاح بود. ازکیش و آئین بهائی با این مرد سـخن گفتیم ولی نه چنان که به گوشش خوش نیامد، گفتیم: بیشترکوشش بهاء این بود که مردم به یکتاپرستی گرایند و بـه سـه جانـشین پیغمبرابوبکر، عمروعثمان ناسزا بگویند. رفته رفته بااو دوست شدیم و ازاو خواهش کردیم مقاله سیاح را درروزنامه اش چاپ کند. اوهم روزگاری سرگرم این کاربود یک ستون از (مقاله سیاح) ودرستون برابر ترجمان او را از پارسی به ترکی جغتـائی پخـش مـی کرد. بدنیست مقاله ای ازسیاح را بدانید چیست این دفترکه درپشت آن این سخن نوشته شده است:

« مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته شده است»

نویسنده درآن دفتر به نام یک جهانگرد که نه دشمنی با این گروه دارد و نه دوستی سرگذشتی نکاشته و می خواهد به مردم بگوید که صبح ازل جانشین باب نبوده پایه و جائی دراین آئین نداشته است و اینکه درتاریخ های دیگر او را بزرگ و گرامی دانسته اند بیهوده بود. نویسنده ای این دفترخود عبدالبهاء بوده است ولی نام خود را آشکار نساخته تا درمردم سخنان او بهتر بگیرد و زودترباورکنند.

درآن سرزمین باهرکسی که گفتگو می کردیم و سخن از این کیش به میان می آوردیم می گفتیم پیشوای مسلمانان که چشم به راهش بودید، آمده می گفتند:

- بسیارخوب، خوش آمده به کجاآمده و سخنش چیست؟ می گفتیم: درایران و سخنش خداپرستی، نیکمردی، داد و دهش است.

می گفتند: سپاس خدا راکه همه این ها را ما داریم. ازمابه اوبگوئیدبیهوده به ایران آمدی ومیان مسلمانان آشکارشدی. آن چه می خواهی بگوئی هزار سال پیش برای ما گفته اند. اگر راست می گوئی به فرنگستان برووآنها را به یکتاپرستی و کارهای نیک بخوان و به آنها بگو که کمتر سربه سر مسلمانان و مردم خاور زمین بگذارند وآنان را رنج وآزار رسانند...

از بخارا باردیگربه مروآمدیم. چون به مرو رسیدیم میرزا منیر نبیل زاده و سیداسدالله قمی و سید مهدی گلپایگانی و چند نفر مبلغ دیگر درآن جا بودند وهرشب انجمن داشتند. سیدمهدی قاسم اف ازبستگان میرزاابوالفضل گلپایگانی بود وازهمه مبلغان دردانش و هوش و فروتنی پیشی داشت در روز نخست به اسم بازرگانی به عشق آباد رفت و با سیدمصطفی صادق اف اصفهانی همراه شد. آشکارا داد وستدچائی سبزهمرازمی کرد و در نهان مبلغ بود وهمچنین با مردی روس به نام کنستانتین میخائیلویچ فیدورف همراز شد. این مرد روسی سالی ده هزار منات از دربار تزار می گرفت و روزنامه ای به اسم« مجموعه ماوراء بحرخزر» به زبان پارسی چاپ و پخش می کرد و به ایران می فرستاد. این سیدمهدی درآن روزنامه کارمی کرد و ماهیانه می گرفت و به سودآنان وزیان ایران سخن هائی می نوشت و ترجمه می کرد. مردی خوش سخن بوده و چنانکه می گفتند باچرس و افیون سر و کار داشت. هرشب درمشرق الاذکار مرو جمع می شدیم و...

یک رویداد تاریخی بسیارمهم

صبحی دردنباله خاطراتش می گوید:

شبی درخواب دیدم که عشق آباد آتش گرفته است و زبانه های آتش که به آسمان می رفت پردود و سرخ رنگ است وهمه چیز درآتش می سوزد. نوشته های « یابهاءالابهی» هم که گرداگرد گنبد« مشرق الاذکار» بود می سوخت. بامداد نزد شیخ محمد علی رفتم و خوابم را گفتم، گفت:

– دیشب پرخورده بودی! ولی دوسه روز نگذشت که شهر به هم خورد و هیاهو به راه افتاد. مردم دسته دسته به هرجا سر می کشیدند، دسته ای هم به آموزش گاه بهائی ها آمدند و عکس پادشاه روس و زنش را از بالای اتاق پائین کشیدند و به سوی میدان کلیسا رفتند، سخن ها راندند و چیزها گفتند که آن روز ما دریافتیم چه می گویند و چه می خواهند بکنند: سخن از آزادی و برابری بود. بزرگان ترکمن ها شادی ها می کردند و چند نفر روس فریاد زده می گفتند:

– از این پس ما با برادران ترکمن خود جدائی نداریم و برابریم از این گونه سخنان می گفتند که مردم از گفته های آنان سردرنمی آوردند. باری نان نایاب شد وکالاهای دکان ها به خانه ها رفت وبیشتر مردم آنهائی که درد و خواسته داشتند سرگردان ماندند وهمه چشم به راه که چه پیش آمدی درپس پرده هست. درنمازخانه بهائیان نوشته ای بود که عبدالبهاء درباره پادشاه روس آفرین گفته بود و از خدا خواسته بود که پرچمش را برافروزد و سایه اش را برخاور و باختر بگستراند و هربامداد که شاگردان آموزشگاه درآن خانه می آمدند شیخ محمد علی آن را با آوای خوش می خواند و پس ازخواندن می گفت:

﴿ هو الله ﴾
(الهي الهي) أسألك بتأييداتك الغيبية ، وتوفيقاتك
الصمدانية ، وفيوضاتك الرحمانية ، ان تؤيد الدولة
العلية العثمانية ، والخلافة المحمدية على التمكن في الارض
والاستقرار على العرش ، وان تصون اقليمها عن
الآفات ، وتحفظ مركز خلافتها من الملمات
(أي رب) صنها في كهف حفظك وحمايتك ،
واحفظها بعين عنايتك ، واشملها بلحظات
رحمانيتك ، لانها تحمي البقعة المباركة النوراء ،
وتحفظ على وادي سيناء ، وتمتد ظل
حمايتها على رؤس الاحباء ،
انك أنت المقتدر على
ماتشاء ، وانك
أنت القوي
القدير
﴿ ع ع ﴾

لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

خدایا، خدایا تو رابه تاییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را موید فرماو درزمین مستقرو مستدام دار(جزء ثانی ص۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق و خیر خواه در دولت ذی شرکت ایران و عثمانی است. و در جمیع رسائل و محررات و ستایش نعمت از این دولتین

علیتین نمودم: (ع ع) مکاتیب جلد چهارم، ص ۱۷۷، تهران موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع ۵۱+۲۰۲ صفحه

روسیه تزاری همه گونه امکاناتی دراختیار بهائیان- از جمله مطبوعات- قرار داد - از تـه دل بـراین مـرد آفـرین بگوئیـد و از خـدا بخواهید که همه درسایه اش بیارمند و...آن نوشته را که محمد حسین عباس اف بسیار نوشته بـود و درشیـشه و جـام پـر زیورجـای داده و دربالای تالارمشرق الاذکارآویزان کرده بودند(روس ها) برداشتند و(بهائیان) دیگر یارای آن را نداشـتند کـه شـاه روس را بخوانند و درباره اش از خدا گشایش و فیروزی بخواهند.

بهائی ها هم مات و سرگشته بودند که چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره اش آفرین گفته بـود و فرمانروائی جاوید و خوشبختی از برایش خواسـته بود گرفتار چنگ زیردستان خـود شـده و چـون این گروه شیوه شان ایـن بـود کـه از هـر پـیش آمدی شادمانی کنند و آنـرا بـه سـودخود داننـد گفتند: برای بزرگی و آینده کیش بهائی این پیش آمد سزاواربود که چه در روزگـار تـزار بـا همـه مهربانی ها که به ما کرد و دست ما را درهـر کـار باز گذاشت نمی توانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتدوکس بودند به کیش بهائی بخـوانیم اکنـون صد هزار بار خدا را شکر که از این پـس آشـکارا همه پیروان کلیسای ارتدوکس را بـه ایـن کـیش می خوانیم.

هرکس بهر کس می رسد می پرسدتازه چه خبر داری و او هم در پاسخ می گفت: چنین و چنان می گویند و نمـی دانـم سـرانجام چه می شود.... همانگونه که مشاهده می شود دولت روسیه تزاری این اجازه داد بـه بابیـان اد در خـاک آن کـشورآزادانه فعالیـت کنند وحتی درعشق آباد معبدی به نام مشرق ألاذکار بنا نهند و نیز برای آنان این امکان رافراهم نمود که بتوانند آثار و کتابهایشان راچاپ و نشر کنند. مامورین روسیه از این قدام هدفی داشتند که درذیل مستند آن را می خوانیم:

مامورین سیاسی روسیه از چنین اقدامی نظر داشتند تا کانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آوردند ازآن جا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده شیعی درایران بهره گیرند، وازاینرو بود که میرزا ابوالفضل گلپایگانی به بهائیان عشق آباد دستورمی دهد: جمع دوستان به دعای دوام عمردولت و ازدیاد خشت و شوکت اعلیحضرت امپراتوراعظم الکساندرسوم واولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.[19]»

لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

خدایا، خدایا، تو را به تاییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را موید فرما ودرزمین مستقرو مستدام دار(جزء ثانی ص ۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق و خیرخواه دردولت ذی شرکت ایران و عثمانی است. و درجمیع رسائل و محررات ستایش نعمت ازاین دولتین علیتین نمودم:(ع ع)[20]

به نقل از مکاتیب جلد چهارم، ص۱۷۷، تهران موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱بدیع ۵۱+۲۰۲صفحه

حمایت دولت عثمانی

هنگامی که بابیان در سالهای ۱۲۶۱-۱۲۸۵-هجری قمری دربغداد به حالت تبعید به سر می بردند عراق جزء قلمرو دولت عثمانی به شمار می رفت و بابیان نیزلاجرم تابع سیاست و نفوذ آن دولت بودند. از این رو بابیان از یک جهت با قبول تابعیت عثمانی ناگزیراز انعطاف پذیری و قبول هرگونه شرائطی بودند و ازطرفی دیگرموفقیت و شرائط خاص بابیان با توجه به جو موجود امکان هرگونه بهره برداری را ازآنان فراهم آورده بود. به بابیان امکان فعالیت و رشد زیادی در بغداد داده شد و آنان با استفاده ازهمین زمینه مساعد به قلع و قمع کردن مخلفان خود که عمدتا مسلمان بودند به وحشتناک ترین وجه پرداختند و به هرکسی که در راه آنان قرارمی گرفت حمله نمودند. این جریان برای چندین سال یعنی تا اواخراقامت بابیان دربغداد و دیگر شهرها همچنان ادامه داشت.

در دهه ۱۲۷۰هجری (یعنی بین سالهای ۱۲۷۰و۱۲۸۰) وقایع فوق العاده ای درایران و به موازات آن درسطح بین المللی رخ داد که بازتاب آن دربغداد بیش ازهر نقطه دیگری ملموس گشت و درنتیجه چنین رویدادهائی بین دولت ایران وعثمانی اصطکاک هائی به وجود آمد و روابط تهران و استانبول را به وضع حساسی کشانید.

[19] مصابيح هدايت، عزيزالله سليماني، ج۲،ص ۲۸۲.
[20] ع ع مخفف نام عبدالبهاء است، عبدالبها عباس

۴- صبحی . از راست بچپ ایستاده ۱- مجید پسر

پس ازشکست ایران درجنگ هرات درسال۱۲۷۵هجرس قمری و فرارشاهزادگان قاجار براثربد رفتاری و ترس ازکورشدن و دیگراختلافات درونی، بغداد به صورت تبعیدگاه و پناهگاه امنی برای ناراضیان ایرانی درآمد. دولت عثمانی هم با حمایت و فراهم کردن زمینه های لازم براین جریان دامن زد و سیل فراریان روز به روز به جای تشکل دست به تشدد زدند.

رفتار بابیان دربغداد با برخورداری ازحمایت های دولت عثمانی ازچارچوب متعارف خارج شد و کارشان به جائی رسید که دست به تهدید و تعرض هم زدند و برای شخصیت های شیعه مزاحمت هائی فراهم آوردند. بعدها سران بهائی ازاین اعمال نکوهیده به نام « مشتی عوام قداره کش بابی» نام برده و با توجه به اختلافات درونی که به وجود آمد، خودشان راز خودشان را برملا کردند. میرزاحسینعلی بهاء الله رهبر و پایه گذار بهائی گری درلوحی که در کتاب مائده آسمانی می نگارد می نویسد:

« جمیع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می دانند. چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر که فرائض تصرف مرتعد در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند. ومنهب غارت وسفلک دماء را از اعمال حسنه می شمردند حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی نمودند.[21]»

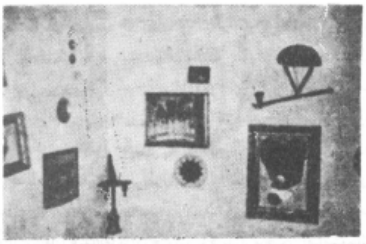

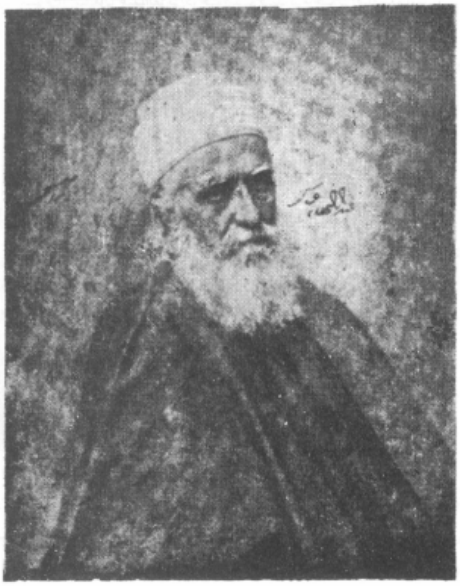

عکس عبدالبهاء که بر پشت‌سو با خط خود نام صبحی را نوشته وبر سوی دیگر دستینه‌ی‌خودرا نگاشته

شوقی افندی نیز به اینگونه هنجارهای ناهنجار بابیان که دربغداد درسایه برخورداری از حمایت دولت عثمانی و آزادی عمل صورت می گرفت اشاره ای دارد بازگوئی آن چهره و ماهیت افراد این فرقه را به خوبی روشن می سازد و جالب آن که وقایع از قلم یکی از رهبران آنان تراوش می کند:

« بابیان در عراق شب ها به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش وکلاه زوار عتبات عالیات پرداخته و حتی از شمع ها و صحائف وزیارتنامه ها و جام های آب سقاخانه دریغ نداشتند، در ایام عاشورای امام حسین...[22]

[21] صفحه ۱۳۰، جزء هفتم، مجموع الواح بهاء الله به اهتمام عبدالحميد اشراق خاوري، تهران موسسه مطبوعات امري، بديع

[22] کتاب« قرن بدیع» جلد دوم، صفحه۱۷۱، موسسه ملي مطبوعات امري، ۱۲۰، بديع

دولت ایران با شنیدن چنین اطلاعاتی تصمیم گرفت به گونه ای به آن جریان پایان دهد و به تمرکزبابیان دربغداد خاتمه بخشد بنابراین توسط وزیرامورخارجه وقت« میرزا حسینخان مشیرالدوله» سفیر وقت دولت ایران در دربار عثمانی نوشت که در حل این مسئله با سران عثمانی وارد مذاکره شود:

...این بود که (ناصرالدین شاه) به وزیر امور خارجه خوددستور داد فرمانی موکد به « میرزاحسینخان» سفیرکبیر ایران در دربارعثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانه قدیم با« عالی پاشا» و« فوادپاشا» صدراعظم و وزیر امر خارجه آن دولت بود، صادر و او را موظف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوع از سلطان عبدالعزیز درخواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهاء الله در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحد ایران و درجوارزیارتگاه مهم شیعیان واقع است...به نقطه دیگری که از حدود ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند...[۲۳]

---

[23] كتاب :« قرن بديع» ، جلد اول، ترجمه نصرت الله مودتة تهران موسسه ملي مطبوعات امري، ۱۲۴بديع.كتاب:« مائده آسماني»، جزء هشتم ، صفحه۱۷۶، برپائي مجلس سرور و شادي درايام عاشورا، بابيان آن را طبق تصريح شوقي دركتاب« قرن بديع» ، جلداول، از«قرة العين» آموخته و به پيروي از او متمسك چنين اعمالي مي شدند.

به هرحال، دولت عثمانی، پس از آگاهی از پیشنهادهای وزارت امورخارجه ایران موافقت خود را جهت اخـراج بابیـان ازعـراق، و اعزام آنها به استانبول و سپس« ادرنه» به اطلاع دولت ایران رسانید.

درهمین ایام، و با توجه به نیاز مبرمی که ماموران دولت انگلستان درخاک عثمانی، به افرادی فعال و جاسـوس و همکـار بـا نقـشه های دولت بریتانیا، مبنی برتحقق زمینه های مساعد جهت نفوذ و رخنه، و احیانا بلوا و آشوب داشته اند، به تـصریح« شـوقی افنـدی» در کتاب:« قرن بدیع»[۲۷]:« کلنل سرآرنولد باروز کمبل barows kembel sir colnnel arnold که درآن اوان سـمت جنـرال قنسولی دولت انگلستان را دربغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء الله را احساس نمود شـرحی دوسـتانه بـه سـاحت انـور تقدیم، و به طوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولـت مطبوعـه خـویش را بـه محـضر مبـارک پیشنهاد نمود و در تشرف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایـل بـه ارسـال پیـامی بـه « ملکـه ویکتوریـا» باشـند، درمخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجـه قـدم بـه هندوستان یا به هر نقطه ای دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد...»

ولی حسینعلی میرزا که از حمایت روس ها برخورداربود، و از ماموران مخفـی عثمـانی، وقـدرت دولـت عثمـانی تـرس و واهمـه داشت، وصلاح بابیان را دراطاعـت ظـاهری از دولـت عثمـانی مـی دانـست، پیـشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتا رد، و درباطن رابطه دوستانه خود را برای روزهـای مبـادا، بـا مامورین انگلیسی برقرار ساخت.

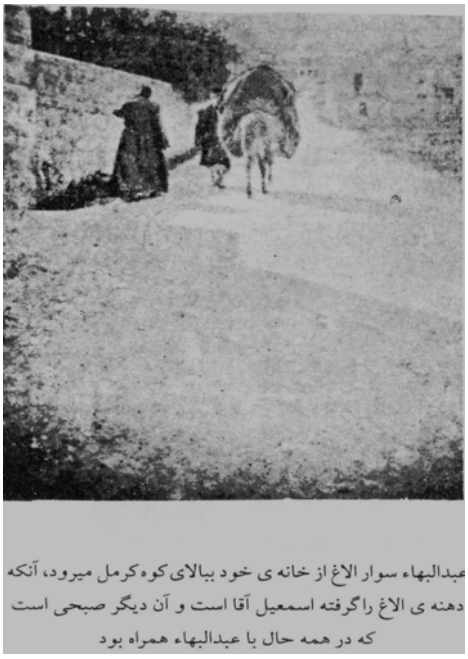
عبدالبهاء سوار الاغ از خانه ی خود ببالای کوه کرمل میرود، آنکه دهنه ی الاغ راگرفته اسمعیل آقا است و آن دیگر صبحی است که در همه حال با عبدالبهاء همراه بود

از سوی دیگر، آنچه مسلم است:« وقتی دستورانتقال ایشان از بغداد به اسـتانبول برای والی بغداد رسیدو به مهاجرین ابلاغ گردیـد، اینـان چنـان حادثـه ای را مقدمـه گشایش عظیمی درآینده کارخود شمردند و چند روز را دربغداد به تهیه وسایل سفر مجلل باجشن و سرور گذراندند وعید گرفتند. اما وقتـی بـه اسـلان بـول رسـید و بـر میزان نفـوذ کلمـه میرزاحـسینخان کـه پـس از مـرگ میرزاجعفرخـان کـه بـه لقـب مشیرالدوله ملقب شده بود دررجال دولت عثمانی واقف گردیدند و آنگاه ازحقیقـت جریان امر استحضار یافتند. تا موقع ورود به استانبول ظاهرا هنوز درمیان دو بـرادر کـه مهـاجران یکـی رابـا عنـوان « حـضرت ازل» ودیگری را با عنوان« جناب بهاء» در میان خود ذکر می کردند و بین خویشاوندان و بستگان ایشان هیچ گونـه اخـتلاف عقیده ای و بنیادی دیده نمی شد و شکوه ها از حد ظواهرامور زندگی نمی گذشت. اولیای دولت عثمانی کـه بـه دلالـت مـشیرالدوله

[27] جلد دوم، صفحه۱۲۵، تهران، موسسه ملي مطبوعات امري، ۱۲۰بديع.

برحقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده مذهبی این دو دسته منتقل از بغداد به پایتخت آگـاه شـدند اقامـت اینـان را بـه طـور دسـته جمعی در شهری مانند استانبول که صدها ایرانی درهر سال بر آنجا می گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می پرداختنـد خـالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه دربخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه ایرانی در آن جا کمتـر رفـت و آمـد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می دادند. این انتقـال و اقامـت در محـل محـدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سر و سوغات های شهر بغداد نصیبی نداشت واینـان را نـاگزیر مـی سـاخت دراقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیشامد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند وهرکدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی خویش می شمرد و ایـن امـر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد[۲۸]»

نیاز انگلستان به جاسوسانی درخاک عثمانی که بتوانند نقش خود را بـازی کننـد بابیـان را بـه بـازی گرفـت و آنـان را بـه خـدمت سیاست دولت انگلستان درآورد. واز طرف دیگر دولت عثمانی هم با این تصور که می توان از این افراد به عنوان ناراضـیان ایرانـی علیه دولت ایران درموقع ضروری استفاده کند به آنان فرصت و موقعیت داد. یادآور شـویم کـه درآن مقطـع از تـاریخ بـین دولـت عثمانی و دولت ایران در باطن رقابتی فشرده بر سر برتری و قدرقدرتی دو منطقه وجود داشت.

این دو برداشت با حوادث دیگر بین المللی دست به هم داد و با بیان را در صحنه های سیاست بیشتر مطرح نمود:

«...نایب قنسول فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاء الله داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مـامورین ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده اند[۲۹]»

و در جای دیگر:

«...در این حین بعضی از قناسل دول خارجه به محضر انورمشرف و از ساحت اقدس استدعا نمودنـد کـه اجـازه فرمایند با حکومت مطبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات اخلاص هیکل مبارک میرزاحسینعلی را فراهم سازند[۳۰]»

علی گراور شده است میتوانید ازاوازآقای محمدامین بگیرید

.....

[28] مقاله:« محمد محيط طباطبائي، مجله: گوهر، سال۲، شماره۵، مرداد۱۳۵۴.
[29] كواكب الدرية ۳۲۹عبدالحسين آواره.
[30] كتاب قرن بديع، شوقي افندي، صفحه۲۷۴، تهران موسسه مطبوعات امري؛ ۱۲۰بديع.

عکسی را که در عدسیه برداشته شده داشتم ولی متاسفانه این عکس اثنای غـارت امـوال اینجانـب از طـرف کلیمیـان از دسـت رفت.

سلام و تحیات و اشواق...

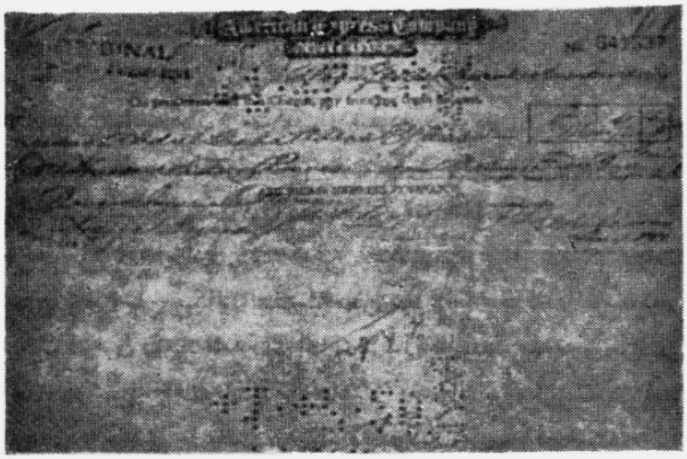

عکس چکی است بنام عبدالبهاء که شوقی در آن دغلی کرده ودرین نامه گـزارش آنرا داده‌اند

من می خواستم این نامه را واریز و گسترده کـنم تـا برای همه روشن عکس چکـی اسـت بنـام عبـدالبهاء کـه شوقی در آن دغلی کـرده و درایـن نامـه گـزارش آن را داده اند ارتباط بهاء الله با دیگر سـفیران دول مختلـف را از زبان شوقی افندی این گونه می شنویم:

...هنگام خروج از ارض سر(ادرنه) قناسل آن مدینه در حضورغلام حاضر و اظهار مـساعدت نمودنـد و فی الحقیقهٔ نسبت به مـا کمـال محبـت و رعایـت مبـذول داشتند[31]

این گونه ارتباط ها و تماس حسینعلی میرزا با سفیران و سفارتخانه ها دو هدف در بر داشت که مسائل منطقه ای و جهانی آن را به هر حال برجسته کرده بود.

اقامت بابیان در ادرنه مصادف با زمانی بود که دولت عثمانی و دولت یونان با هم بر سر شـهرادرنه اخـتلاف داشـتند و از طرفـی دیگر تضادهای روسیه و انگلستان سفره محبت آنان را به سوی بابیان گشوده بود تا از آنان به بهترین نحو بهره برداری کنند. ایـن توجه بیشتر آن جهت در مورد بابیان مبذول می شد که سفارتخانه های خارجی در ایـران گزارشـات مبـسوط و مـشروحی از وقـایع بابیگری را از ایران به دول مطبوعه خویش ارسال می داشتند و دول خارجی هم درصدد بودند از وقایع و پدیده مزبور بهره برداری کنند و از دیگر رقبا پیشی گیرند.

دولت عثمانی هم که با همین برداشت چترحمایتش را برسربابیان گسترده بود خیلی زود دریافت که وجود بابیان نه تنها به حـال خود مفید نیست بلکه بسیارمضرهم می باشد و چون دولتمردان آن کشور پی بردند که بابیان دست به خدعـه زده انـد فـورا در پـی تبعیدشان برآمدند.

[31] شوقي افندي، قرن بديع جلد دوم،ص۳۸۱

ملاقات

آن چه تا این جا برایتان نوشتم به راستی دیباچه بود، شیواتر و رساتر از آن را در « کتاب صبحی» نگاشته ام. اکنـون برسـر سـخن می رویم و گوشه وکنار آن را هم به میان می گذاریم.

آفتاب فرو رفته بود که ما به درون کشتی رفتیم. شادی ئی در خود یافتم که تا آن دم هـیچ گـاه ندیـده بـودم، دیوانـه وار، دسـت افشان و پای کوبان در بالای کشتی به هر سو می چرخیدم و می خواندم:

« باردیگر آمدم دیوانه وار رو روای جان زود زنجیری بیار

غیر آن زنجیر زلف دلبرم گر دو صد زنجیر آری بردرم»

با همراهان می گفتم ای یاران امشب پایان روزگار دوری ما است فردا سر برآستان دوست می نهیم و خاک درش را تـاج سـر مـی کنیم رخساری را می بینیم که پیامبران گذشته و مردان خدا درآرزوی دیدارش جان شیرین به رایگان دادند و ما با هیچ شایـستگی به آن می رسیم از هستی خودبهره می گیریم به پیشگاه کسی می رویم که سراسر فروغ یزدانی است رازهای ناگفته را می دانـد و درد دلهای نانوشته را می خواند.از این سخنان گفتیم و سرودهای شادی می خواندیم. کشتی هم آب دریا را می شکافت و با شـتاب پیش می رفت تاریکی کران تا کران را گرفته بود و ستارگان با چشمهای خیره به ما می نگریستند و بر خوشی ما که خود فرسـنگها از آن دور بودیم دریغ می خوردند...

همان جا با میرزا هادی افندی پدر شوقی افندی برخورد کردیم او هم کمک کرد و کاچال ما را از گمرک گذراند و مـا را سـواره بی آنکه بدانیم به کجا می رویم به سرای عبدالبهاء آورد.

ما به گمان اینکه به « مسافرخانه» آمده ایم در دل اندیشه را داشتیم که به گرمابه رویم و سر و تن بشوریم و بوی خوش به خـود بزنیم وپیراهن تازه بپوشیم. آن گاه به آستان بوسی بیائیم. دوستان گرد ما آمدند و خوش آمد گفتند مـا هـم از شـادی در پوسـت نمی گنجیدیم ناگهان میرزا هـادی از بـالای پلـه کـان مـا را خوانـد و گفـت: بفرمائیـد شـما را خواسـته انـد. دانـستیم اینجـا سـرای عبدالبهاءاست نه مسافرخانه.

درآن روزگار بیشتر بهائیان بهاء و عبدالبهاء را ندیده بودند ولی ازدوستان و پیروانش درباره اوچیزها شنیده که چنـین و چنـان است ورخساری پر فروغ دارد وچشمانی گیرا و هرچند آدمی نیرومند باشد دربرابرش یارای ایستادگی ندارد کشش او برسنگدل و بی دین ترین مردم چیره می شود هراندیشه که بردل داری برزبان می آورد وهرراز که نهان کنی آشکار می سـازد تـاکنون کـسی یافت نشده که درچهره اش بتواند نگه کند:

چشم از آفتاب خیره شود خیرگی چون فزود تیره شود

با مردمان که به او گرایشی نداشتند چون به نزدش بار یافتند دگرگون شدند و آستانش را بوسیدند و به او گرویدند و پیرو او گشتند – از این گونه سخنان چندان برگوشها می خواندند که آدمی باور می کرد. باری چون ما با این گمان ها پرورش یافته بودیم دنبال چنین مردی می گشتیم. فرزندان و دوستان من! نمی توانم برای شما بگویم چگونه ما از پله ها بالا رفتیم و چسان اشک ریختیم و با شادی و اندوه و گستاخی و شرم، بیم و امید، خوشی روان و تپش دل، درون خانه شدیم و می گفتیم اکنون دربرابرکسی می رسیم که کان بخشش و دانای راز، روان بخش و پاداش ده است. مهرش بهشت برین و خشمش دوزخ آتشین می باشد ....عبدالبهاء دراتاق نبود و برای ما خوب شد که دمی چند چشم به راه باشیم و به خود بپردازیم درکشاکش این اندیشه ها بودیم که پیرمردی کوتاه بالا با شکم برآمده و ریش کم پشت برنجی نه برفی و ابروان کشیده سفید جبین، رخی پرچین و گیسوان سفید ولی بسیار تنگ دستار سفیدی برسرجامه ای سیاه آستین گشادی دربربه درون آمد و پی در پی می گفت:

« مرحبا مرحبا خوش آمدید خوش آمدید. در پشت سراو یک مرد ویک جوان هم بودند. آن پیرمرد عبدالبهاء بود واین دو میرزا هادی دامادش و شوقی پسراو و نوه عبدالبهاء بودند. من از دیدنش در شگفت شدم و سرگردان ماندم و نمی خواستم او رادراین پیکره ببینم و اگر جائی غیر از آن جا تن به تن او برخورد می کردم و هنگام شناسائی می گفت: من عبدالبهاءهستم هرگز باور نمی کردم زیرا نه تنها با آنچه که درباره روی و رخسار و اندام او شنیده بودم برابر نبود با عکس هائی که از چهره و پیکر او گرفته بودند نیزهمانندی نداشت ما با نشان هائی که داده بودند می خواستیم با مردی روبرو شویم بلند بالا، باچهره روشن و پر فروغ و ریش سفید برفی انبوه و گیسوان افشان و نگاهی درجان و روان کارگر.

با همه اینها چون به درون آمد پیش رفتیم که به روی پایش بیوفتیم و زمین بوسی کنیم، نگذاشت و گفت: نمی شود. همه بر سر جای خود نشستیم. پس از درود و شادباش به شوقی فرمود: برای این ها چائی بیاور. شوقی برخاست و چاکری کرد وبرای ما هفت نفر چائی آورد. آنگاه از ایران و دوستان ایرانی پرسشها کرد و پاسخ ها شنید. باردیگر به شوقی دستورآوردن چای داد و گفت:

« می خواهم خستگی اینها را با چائی در بیاورم» چائی دوم را هم خوردیم سپس گفت: خسته اید بروید بالا کمی آسایش کنید آن گاه شما را خواهم دید.

این بود نخستین دیدار ما از عبدالبهاء.

از نزد او بیرون آمده راهنمایان به دستور او ما را به بالای کوه کرمل که مسافرخانه آنجا بود بردند وهر دو یا سه تن را دراتاقی جای دادند و چون نیمروز بود ما را به ناهار خواندند. سر میز ناهار رفتیم نان و پنیر و هندوانه خوردیم و کمی آسایش کرده پیش از فرو رفتن آفتاب روانه در خانه شدیم. ولی من از این اندیشه بیرون نمی روم که کسانی که درباره روی و خوی عبدالبهاء آن

سخنان را گفتند گزاف گو بودند و یا ما را دیده خدابینی تباه بود که او را چنان کـه شـاید ندیـدیم. سـرانجام بـا خـود گفـتم: چـون روزگاری در دوری از آن رو نازنین و پیکر یزدانی به سر برده ایم هرآینه تاب دیدار رخسار یار را چنان که هست نداریم این بـود که درباره ما بخششی فرمود و گوشه چشمی نمود تا ما بیخود نشویم و جای تهی نکنـیم وبـه ناچـارچون درمـا آمـادگی پدیـد شـود وخود راچنان که هست خواهد نمود.

این اندیشه ها درمغزم آمد و شد می کرد ولی مرا خرسند نمی کرد، گاهی می گفتم ما باید به درون بنگـریم و کـاری بـه بیـرون نداشته باشیم چشممان به دانش و خرد و مهررازدانی ومردم دوستی و نشانه های پرورش روان او باشد نه به ریش و بالا و چـشم و ابرو...درمسافرخانه باآقای محمد حسن نگهبان آن جا و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و ملا ابوطالـب بادکوبـه ای کـه مـی گفتنـد فزون از صد و بیست سال دارد دیدن کردیم. بنده با این مردمان که از پیشینیان پیروان این کیش بودند سرفرود می آوردم وآنهـا را گرامی می داشتم و می گفتم چون اینها سال ها شب و روز درپیشگاه بهاء و عبدالبهاء بودند همه سره مرد و دارای خـوی سـتوده و دل پاک هستند و بی گمان آنها را بزرگ باید شمرد و از آنها چشم داشت رادی داشت. این بود که بهره مندی از پیشگاه آنـان را رستگاری بزرگ می شمردم. آن روزتا فروشدن آفتاب بالای کوه درمسافرخانه بودیم سپس همه با هم از بالای کوه سـرازیر شـده به در خانه آمدیم. هوا خوب تاریک شده بود. که از بالای پله ها کسی گفت:

– بفرمائید! دوستان را خوانده اند. یک بارهمه به جنب و جوش افتادند و یکدیگر را پس و پیش کرده به درون اتاق رفتند. و هر یک برای خود جائی گرفتند و بیشتر خواهان جای پائین اتاق بودند و آنهـائی کـه بـر روی صـندلی جـا، گیرشـان نیامـد میـان اتـاق برزمین نشستند چون همه نشستند عبدالبهاء دو دستش را برچشمش گذاشت و با جنبش سر و نگاه، همه را از دیده فرو گذرانـد و خوش آمد گفت.

پشت به صندلی داد و سپس چشمان خود را بست و دراندیشه فرو رفت. آنها که پیرامونش بودند خاموش و آرام دست برسینه نشسته و دم فرو بسته آوائی از کسی بر نمی آمد چنان که گفتی جنبنده ای درمیانشان نیست پـس از دمـی سـر بـرآورد و گفـت: پشتیبانی یزدان نیروی شگرفی است و جان هر کاراست و درهمه جا بایسته است.

روزگاری که در بغداد بودم و کودک خردسال بودم یک شاهزاده ایرانی بود به نام تیمور میرزا که پنجاه سال روزگار خـود را در شکار گذرانده بود. یک روز درکنار دجله شکار مرغابی می کرد آن مرغابی ها دسته ویژه ای هستند که من درجـائی ندیـده بـودم جز چند سال پیش درطبریا کنار دریاچه. این ها پیوسته درجنبشند زیر آب میروند و بیرون می آینـد. تیمـورمیرزا یکـی از آنهـا را

نشانه گرفت چون تیر را رها کرد مرغابی به زیر آب رفته بود و اندکی جلوتر سردرآورده هر چه نتوانست یکی از آنها را بزنـد. بـا این سنجش یکی از مرغابی ها را زدم و همچنین دومی و سومی و چهارمی را شاهزاده در شگفت شد! پرسید:

- چگونه این ها را زدی؟ گفتم: شما دیدید که این ها پیوسته در جنبشند و روی آب نمی مانند تا تیر به آنها بخورد. من جـائی را نشانه گرفتم که آنها از آب بیرون می آیند. تیمور میرزا رو به نوکر خود که در پشت سرش بود کرد و گفت:

- این بابی ها درهر کاری پشتیبانی یزدان را دارند، پنجاه سال است من شکارچی ام،نتوانستم یکی ازاین مرغابی ها را بزنم یک بچه بابی همه آنها رازد! سپس روی به همه کرد و گفت:

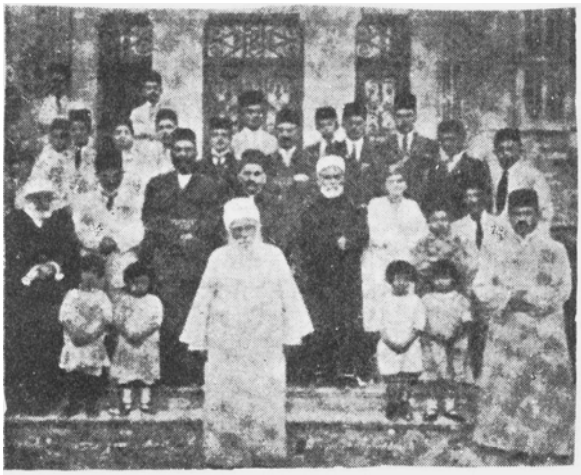

دو ماه و نیم پیش از در گذشتن عبدالبهاء این عکس را بـا پیروان خود برداشت. درج نـخست عـبدالبـهاء در مـیان و صبحی در سوی راست - در رج دوم ابـن اصـدق و چـهار کودک که سه تن از آنها نوه‌های عبدالبهاء بودند - رج سوم از راست بـچپ فـوچیتا(رانـنده ژاپـونی)... یک زن دردمـند امریکائی و سید مصطفی رنگونی، فاضل مازندرانی، شیخ محمد علی قائنی و... آنکه پشت سر صبحی است لطف الله حکیم از جهودان بهائی است.

ببینید که پشتیبانی خدا چه می کند. آنگاه به یکی از بهائیان آبـاده رو کرد و گفت: بخوان! این مرد مبلغ بود و سخنور بود ولـی خـوش سـخن و دانشمند نبود. یک چکامـه دور ودرازی خوانـد و همـه را بـه سـتوه آورد. پس از آن عبدالبهاء به دیگری گفـت: بخـوان! و هـم از سـخنان بهـاء در سپاس خدا چیزی خواند و چون به پایان رسید، عبدالبهاء گفت:« فی امـان الله» از این سخن همه از جابرخاستند و هرکسی به سوئی رفت، ما هـم بـه مسافرخانه آمدیم وگرداگرد میز شام نشـستیم. آن شـب شـام قیمـه پلـو داشتیم...روز سـوم بـه دسـتیاری شـوقی بـار خواسـتیم کـه تنهـا بـه نـزد عبدالبهاء بروم تا سپردگانی ها و نامه هائی که دوستان داده بودنـد پـیش کش کنم.

بار داد:

ملاقات خصوصی

روز سوم به توسط« شوقی افندی» اجازه خواستم...اذن صادر شد. قبل از ظهر مرا خواستند، رفتم اشائی کـه بعـضی از دوستان پیشکش کرده بودند تسلیم کردم، با لطف پذیرفت و گفت: زحمت کشیدید....و ضمنا در وقت عـرض جـواب کـه بهترین موقع بود با دقت تمام به چشم و روی عبدالبهاء دیده دوختم تا ببینم می شود نگاه کرد؟ دیدم اشکالی ندارد؟!

...به عرض می رسانم که تشکیل اندرون و بیرون و اوضاع واحوال بهاء حکایتی کوچک بامختصرتغییر از دربار سلاطین قاجاربود. مثلا بهاء الله سه یا چهار حرم داشت: یکی نوابه خانم نامادرعبدالبهاء و سلطان خانم- که بعدها بهائیه خـانم شـد و ورقه علیا لقب گرفت- دوم خانم باجی...سوم گوهر خانم...« چهارم جمالیه که بهاء الله او را مهدعلیا لقب داد!»

به ما اطلاع دادند که ورقه علیا دختر بهاء تلگراف کرده اند کـه عبـدالبهاء از جهـان درگذشـت و تلگـراف را خواند. همه اندوهگین شدیم و شیون ها براه انداختیم. آن گاه سراسر چشم به من دوختند و ازمن پرسیدند: بایست ما پس از این چیست؟ گفتم به زودی دانسته خواهد شد.

محمد حسین‌مهتدی پدر صبحی

هیچ یک از بهائیان گمان نمی کردند که عبدالبهاء پس از خـود، کـسی را جانـشین نمایـد زیـرا کـه او چنـد سـال پـیش از مـرگش در روزهـائی کـه عبدالحمید پادشاه عثمانی درباره او بدگمان شده بود و می خواسـت او را از عکا به فیزان براند به بهائیان نوشت که پس از من کسی را نرسد که پیروان را به خود بخواند و پایگاهی بخواهد هرچند« ولایت» سرپرسـتی باشـد و بـه هیچ رونمی تواند کسی نامی بر خود نهند. کارها به دست « بیت العـدل» کـه بهاء از آن آگهی داده است خواهدافتاد و آن چنین است که بهائیان از میان خود نه تن را به دستوری کـه داده اسـت برمـی گزیننـد تـا بـست و گـشاد کارها را به دست گیرند وآنها هر چـه بگوینـد راسـت و درسـت و از سـوی خداوند است. این بود آنچه بهائیان از روی سخنان بهاء و عبدالبهاء می دانستند و چشم به راه آن بودند.

پس ازچند روزتلگراف دیگراز ورقه علیا رسید کـه عبـدالبهاء خواسـتنامه ای ازخـود بـه جـا گذاشـته ودر آن جانـشین خـود را شناسانده و در روز چهلم درگذشت عبدالبهاء خوانده خواهد شد. در این روزها هرکس رایی می زد و به چیزی می اندیشید چیـزی که به یاد هیچ کس نمی آمد و به دل نمی نشست و اگر می گفتند کسی باور نمی کرد، جانشینی شوقی بود. در روز چهـل و یکـم در حیفا در میان بهائیان خواستنامه را خواندند و بار دیگر از ورقه علیا تلگراف رسید که شوقی جانشین عبـدالبهاء اسـت!! و رو نوشـت خواستنامه فرستاده می شود. بهائیان با شگفتی به این نوید برخوردند ولی ورقه علیا و دار و دسته اش با نیرنـگ و افـسون مـردم را آماده کردند که سرپرستی شوقی را بپذیرند. روزی که رونوشت برگهای خواستنامه رسید بیشتر بهائیان پذیرفتند و خود را آسوده کردند ولی بهائیان کنجکاو زیر بار نرفتند و گفتند این خواستنامه ساختگی است.

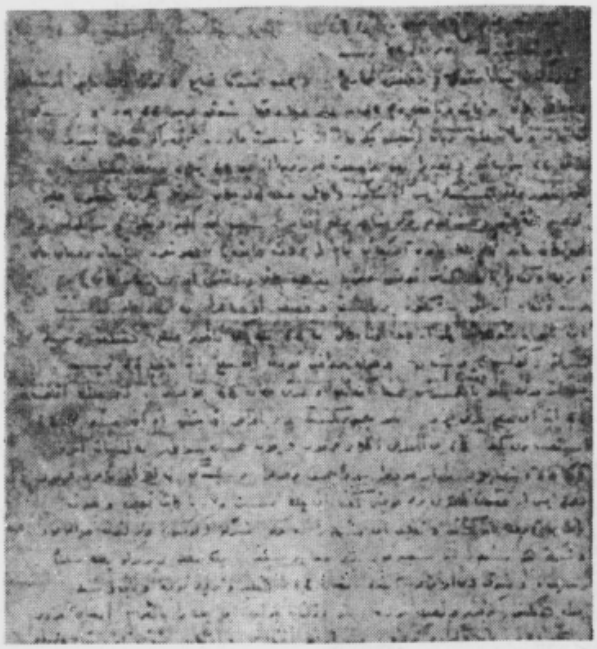

عکس رویه‌ی نخست نامه‌ای که برایم فرستاده‌اند، چون با رنگ آبی نوشته‌اند چنانچه شاید نگرفته است با اینهمه آنها با این خط آشنا هستند میتواند بخوانند

عکس رویه نخست نامه ای که برایم فرستاده اند، چون با رنگ آبی نوشته اند چنانچه شاید نگرفته است با اینهمه آنها با این خط آشنا هستند میتوانند بخوانند.

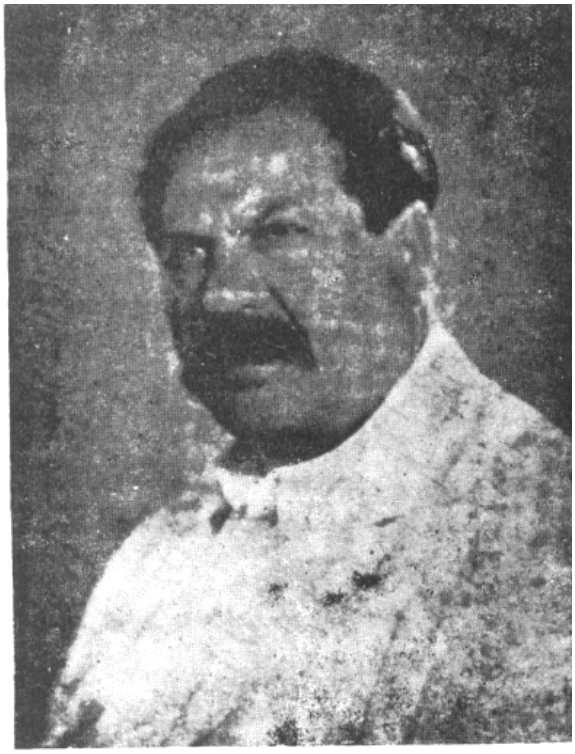

فضل الله مهتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

فصل دوازدهم

حمایت دولت انگلستان از بهائیت

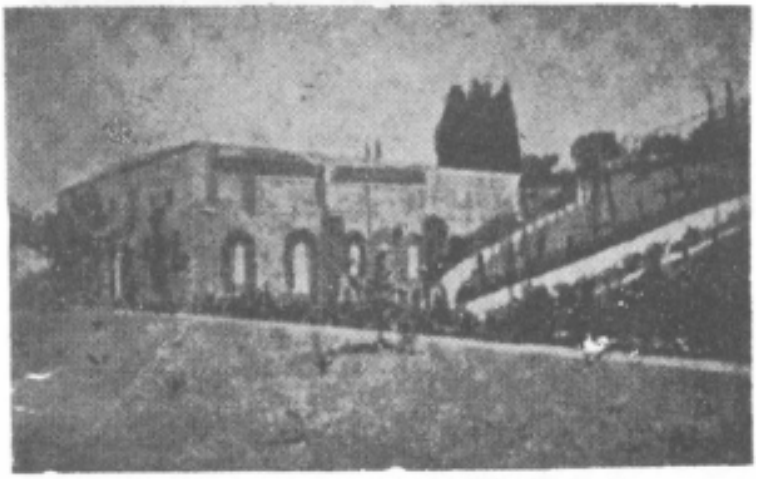

ساختمانی که بهائیان می‌گویند آرامگاه باب در آنجاست

حمایت انگلستان از بهائیت

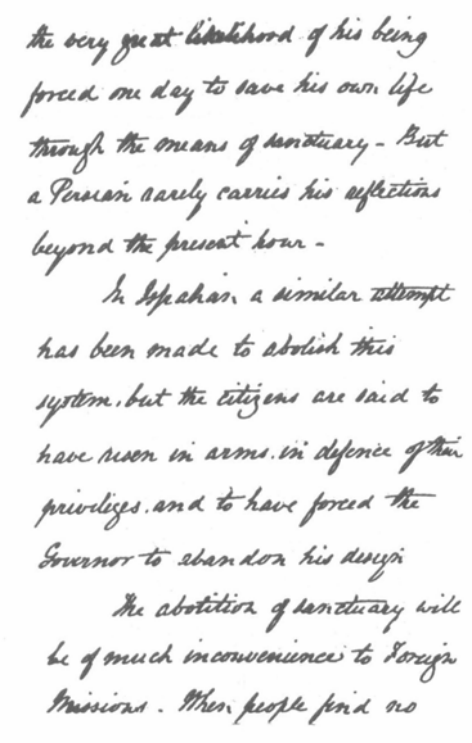

the very great likelihood of his being forced one day to save his own life through the means of sanctuary - But a Persian rarely carries his reflections beyond the present hour -

In Isfahan a similar attempt has been made to abolish this system, but the citizens are said to have risen in arms in defence of their privileges, and to have forced the Governor to abandon his design

The abolition of sanctuary will be of much inconvenience to Foreign Missions. Where people find no

در زمان ناصرالدین شاه هنگامی که امیرکبیر مالیات بر تجار تبریز بسته بود در میدان « صاحب الزمان» تبریز، قصابی گاوی را برای کشتن می برد، گاو بند گسیخت و به بقعه« صاحب الامر» پناهنده گردید. چون قصاب خواست حیوان را بیرون کشد در دم بیافتاد وجان داد و حیوان بی صاحب از آنجا یکسره به خانه میرزا حسن متولی گریخت. مردم گفتند: حضرت صاحب الامر علیه السلام معجزه کرد...همه دکانها پر چراغ و بانگ صلوات بود و مردم تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شده بنابراین از مالیات و حکم حکام معاف است...نادر میرزا که ناظر این صحنه نمایش بود می نویسد:

آن گاو را میرفتاح برده بود، جلی ازبافته کشمیر بر او انداخته فوج همی رفتند وبر سم آن حیوان بوسه همـی زدنـد، وقیعـه آن حیوان به تبرک همی ربودند، بزرگان بدان جای چراغدان ها و پرده ها به نذر همی بردند تا جائی که سفیر انگلـیس چهـل چراغـی بلور بفرستاد و بیاویختند، آن جا خدام وفراشها بگماشته مردم نواحی فوج فوج باچاوشی به زیارت همی آمدنـد. همـه روزه معجـزه دیگر همی گفتند که فلان کور بیناشد، فلان گنگ به زبان آمد، و فلان لنگ پای گرفت. برخی از بزرگان بدین کار بیشترهمی قوت بخشیدند. تا یک ماه را قدرت نبود سخنی دراین کند...تا از قضای ایزدی گاوبه مرد. اما مردم دست بردار نبودند وحکمران را کجـا یارای دم زدن داشت؟ (تاریخ و جغرافیای تبریز صفحات ۱۱۱ و۶-۲۴۵)

مقایسه کنید « ...اگر اصول عقاید این واعظ (سید علیمحمدشیرازی باب) که چیـز تـازه ای در برنـداردو بـه حـال خـودش گذاشته شود، بدون شک بی اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت فقط زجروعقوبت است که می توانـد آنـان را ازعقوبت و خفت رهائی بخشد...

شماره ۲۰، تهران فوریه۱۸۵۰(برابر بابهمن ماه۱۲۲۸شمسی) به نقل از مجموعه اسناد محرمانـه وزارت خارجـه انگلـیس. لـرد بلغورد-وزیرامور- خارجه وقت انگلستان. در همان ایام وصول خبر دستور تلگرافی بـه جنـرال النبـی فرمانـده قـشون انگلـیس در فلسطین صادر و تاکید جدی نمود که با جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت، عبدالبهاء و عائله و دوستان آن بکوشد[۳۲].»

لرد شوالیه! SIR KNIGHTHOOD!

« پس از احتمام جنگ و اطفاء نائره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حـضرت عبـدالبهاء در آن ایام نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب وآلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، درمقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام وتکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هودKNIGHT HOOD(به معنی شـوالیه) و اهدافـشان مخـصوص از طـرف دولـت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند واین امر با تشریف و تجلیل درمحل اقامت حاکم انگلیس درحیفا برگـزار گردیـد و درآن اغفـال پراحتشام جمعی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانیده و درانجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه۲۹۹

مراسم اعطای نشانKNIGHT HOOD و لقب« SIR» لرد بـه عبـاس افنـدی: شـرح مـاجرا از زبـان لیـدی بلنفیلـد: حکومـت انگلستان برحسب رویه معمولی اش که ازاعمال قهرمانان قدر دانی می کند به عبدالبهاء یک مـدال قهرمـانی KNIGHT HOOD «نایت هود» داد که نامبرده(عبدالبهاء) این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی ازطرف یک پادشاه قبول نمود. عباس افندی

[32] كتاب قرن بديع، شوقي افندي، جلد سوم صفحه۲۹۷، تهران موسسه ملي مطبوعات امري، ۱۲۲بديع.

هم درقبال دریافت لقب SIR« سرعباس افندی» برای عظمت ژرژ پـنجم- پادشـاه وقـت انگلـستان در ارض فلـسطین بـه دعـاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی کـه در کتـاب مکاتیـب مـنعکس اسـت، اعـلام نمود.

ترجمه لوح:

« بارالها سراپرده عدالت دراین سرزمین برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می گویم...پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه بلند او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز»

روابط عبدالبهاء و دولتمردان انکلیس پس ازاین جریان آن چنان گرم وآتـشین شـد کـه عبـدالبهاء در نهایـت خـود بـزرگ بینـی و درعین حال در کمال بندگی وعبودیت دربرابر دولت انگلیس می گوید:

و از ملت و دولت انگلیس راضی هستم...این آمدن من اینجاسبب الفت بین ایـران و انگلـیس اسـت، ارتبـاط تـام حاصل می شود، درنتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنـد، همـین طورانگلیس خود را برای ایران فدا می کند...[۳۳]»

پس از اختتام جنگ واطفاء نائره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان ازخدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام نـسبت به ساکنین ارض اقدس وتخفیف مصائب وآلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، درمقام تقـدیربر- آمدنـد و مراتـب احتـرام وتکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود knight Hood و اهدافشان مخصوص از طرف دولت مـذکور حـضور مبـارک ابرازداشتند و این امر با تشریف و تجلیل در محل اقامت حاکم انگلیس در حیفا برگزار گردید و درآن اخفـال پراحتـشام جمعـی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانیده و در انجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه۲۹۹

مراسم اعطای نشان Knight Hood ولقب سر «Sir» به عباس افندی

[33] از کتاب مجموعه درخطابات عبدالبهاء جلداول صفحه۲۹۴/۲۳ صفحه۲۲سطري وزيري(۴-۲۸۴ ط)

که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی knight hood « نایت هود» که نامبرده(عبدالبهاء) این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی ازطرف یک پادشاه قبول نمود. عباس افندی هم درقبال دریافت لقبsir « پسرعباس افندی» برای عظمت ژرژ پنجم- پادشاه وقت انگلستان و ادامه بقای بی زوال انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است.

پس از اختتام جنگ و اعطاء نایت هود و القاب اولیاء حکومت انگلستان از مدتها گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت بساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمده و مراتب احترام و تکریم خویش را (تقدیم لقب و نایت هود) و نیز اشتیاق خصوص از طرف دولت مذکور حضور ایشان را ابراز داشتند و این تشریف و تجلیل خیر و مهل اقامت حاکم انگلیس را چنان برگزار کرده آن احتفال پر احتشام جمعی از رجال و اعاظم قوم از مسلم و مسیحی نفوذ حضور رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند.

صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع

متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری « جورج پنجم» پادشاه وقت انگلیس

که عینا از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

هو الله

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض
المقدسة في مشارقها ومغاربها ونشكرك ونحمدك على حلول هذه
السلطة العادلة والدولة القاهرة الباذلة القوة في راحة الرعية
وسلامة البرية فاللهم أيد الامبراطور الاعظم جورج الخامس
ماهل انكلترا بتوفيقاتك الرحمانية وادم ظلها الظليل
على هذا الاقليم الجليل بعونك وصونك وحمايتك
انك أنت المقتدر المتعالي العزيز الكريم

حيفا ١٧ دسمبر ١٩١٨ ﴿ ع ع ﴾

متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری «جورج پنجم» پادشاه وقت انگلیس
که عیناً از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

« شماره ۲۰-تهران- ۱۲فوریه ۱۸۵۰» (برابر با ۲۳بهمن ماه ۱۲۲۸ شمسی[۳۴])

جناب لرد

افتخار دارم به اطلاع جناب لردبرسانم که، بلوای سختی اخیرا در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمک مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد. برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلک جدید به « بابی» بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارک پناه ببرد. اما ارک نیز از طرف شورشیان محاصره شد. دراین میان ملاها

[34] در این جا توجه خوانندگان را به تاریخ گزارش معطوف مي داريم كه دقيقا هم زمان با گزارش دالگوركي سفير روسيه در تهران است نگاه كنيد به حمايت روسيه از بهائيت.

که متوجه شده بودند پیشرفت بابیگری به منزله زوال رفعت ونفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را بـه نام دفاع از دین به حمله برفرقه بی دینان دعوت کردند. دراین زد و خورد بابی ها مغلوب شدند و ناچار به کرمان- ایالت مجـاور- گریختند. من نامه ای را که حاکم یزد به یکی از دوستانش درتهران نوشته است دیده ام، وی دراین نامه با التمـاس تقاضـای کمـک کرده و وضع آشفته حکومت خود را دربرابربابیان شدیدا منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خـود اسـتعفا داده و حتی بدون آن که منتظر اجازه کناره گیری شود یزد را ترک گفته است.

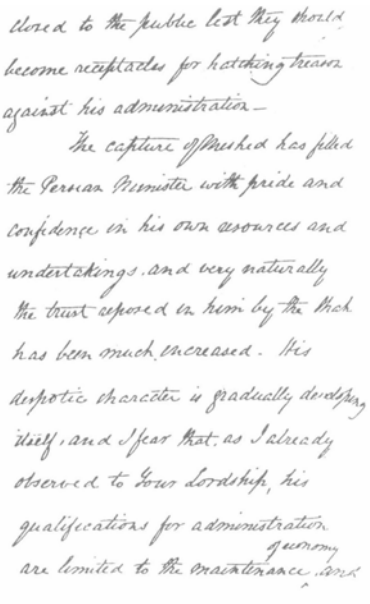
moved to the public lest they should
become receptacles for hatching treason
against his administration –
The capture of Meshed has filled
the Persian Minister with pride and
confidence in his own resources and
undertakings, and very naturally
the trust reposed in him by the Shah
has been much increased. His
despotic character is gradually developing
itself; and I fear that, as I already
observed to Your Lordship, his
qualifications for administration
are limited to the maintenance of quietness

به نظر می رسد که عقاید این دین جدید درایران درشرف بسط و گـسترش اسـت. باب موسس این فرقه که اهل شیراز است و این اسم جعلی را(منظورعنوان باب است) به خود بسته درآذربایجان زندانی[۳۵]است، ولی درهرشـهربزرگی مریـدانی دارد کـه بـا تعصب یا شکیبایی که غالبا درمیان پیروان اصول جدید دیده مـی شـود، آمـاده انـد تـا دراثبات عقاید تازه شان حتی به استقبال مرگ نیز بروند، چون چنین مرگی ورودشـان را به بهشت تضمین می کند. خود باب اعلام داشته است کـه وی همـان مهـدی موعـود آخرین امام شیعیان است، که درانظار مردم ناپدید شـده، ولـی قـرار اسـت دوبـاره در زمین پدیدار شود. و مدعی است که احکامش، بین مریدان وی (که نـه تنهـا بـه عنـوان پیشوای مذهبی به او حرمت می گذارند، بلکه از وی به عنوان سلطان عصر جهان که سایر سـلاطین بایـد طـوغ عبـودیتش را گـردن بنهند نیز اطاعت می نمایند) جانشین فرامین قرآن می باشد. علاوه براین دکترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیزاختیار کرده اند کـه مضر به حال اجتماع است.

پیروان این مسلک تصور می کنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجه مشیت الهی بوده است و باید سـلطنت مقدسـین بـر دنیـا حکـم فرما باشد. پس براین مقدسین قانونا رواست که مال و ثروت کفار را- به هر نحوی که باشد- تصاحب کنند.

استدلال و الهام آسمانی وسائل فعلی القاء اندیشه وحصول اعتقاد در ماموریت باب است، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمـشیر علنا اظهاری نشده است.

[35] ملاحظه مي شود سفير وقت انگلستان دقيقا در گرماگرم جريان باب هنگام زنده بودن وي ماجرا را پي گيري و يادداشت مي كرده كه چون نظاره گر دقيق بيگانه است مطالبش از سنديت تاريخي با ارزشي برخوردار است.

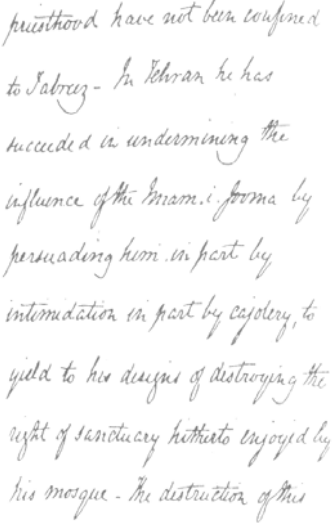
priesthood have not been confined to Tabreez - In Tehran he has succeeded in undermining the influence of the Imam-i-Jomma by persuading him in part by intimidation in part by cajolery, to yield to his designs of destroying the right of sanctuary hitherto enjoyed by his mosque - The destruction of this

اگر اصول عقاید این واعظ، که چیزتازه ای دربرندارد، به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی اهمیت بودنش آشکار شده و روبه زوال خواهد گذاشت. فقط زجر وعقوبت است که می تواند آنان را از افول و خفت رهایی بخشد. و بدبختانه این جدیدالمذهب ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که درعقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیر قابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی و عرفی هردو به قلع و قمع این فرقه ذی علاقه هستند. از قراین چنین برمی آید که این مذهب در تهران، بین همه طبقات مردم، بدون آن که حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد، مریدانی کسب کرده است. تعداد آنان دراین شهر، تصور می رود، به قریب دوهزار نفر بالغ گردد. افتخاردارم که با بزرگترین احترام- جناب لرد!- منقاترین چاکرناچیزجناب لرد باشم.[۳۶]

شماره۷۲-اردوی نزدیک تهران-۲۱ژوئن ۱۸۵۰

به جناب لرد پالمرستون- رونوشت به مسترجی.۱,۱سیتونس.

برحسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارم، شرحی درباره مسلک جدید«باب» ارسال دارم. مطالب محتوی درضمیمه شماره یک، از شرحی گرفته شد، که توسط یک تن ازمریدان باب به من داده شده است، والبته من شکی درصحت مطالب آن ندارم. شرح دوم از نامه یک مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمی تواند موثق باشد.

دریک جمله: این ساده ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیه اعمال بشر، خلاصه می شود.

افتخار دارم که با بزرگترین احترام، منقادترین چاکر ناچیز شما باشم.[۳۷]

اردوی نزدیک تهران-نایب سرهنگ...-۲۱ژوئن ۱۸۵۰(برابر با۳۱خرداد۱۲۲۹شمسی)

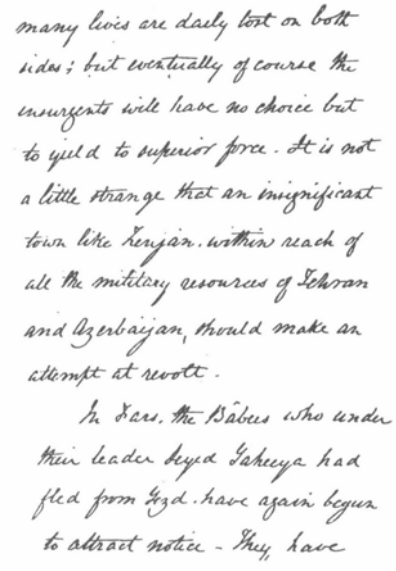
many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Kerjan, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt.

In Fars, the Babees who under their leader Seyed Yaheeya had fled from Yezd, have again begun to attract notice - They have

شرحی از بابیگری

باب، اسم واقعی اش میرزاعلی محمداست. وی ایرانی واهل شیراز است. پدرش درآن شهر تاجر بود. سنش سی و دو سال است و ازآن زمان که خودش را صاحب زمان، یاامام مهدی موعود اعلام کرده است، شش سال می گذرد. صاحب زمان، دوازدهمین امام یا

[36] بایگاني عمومي انگلیس،۱۵۰-f.o۶۰-۱۱۳. برگ۱۱۰.
[37] اسناد وزارت خارجه انگلیس-پرونده۳۷۹-۱۵۲-f.o۶۰. برگ۱۱۰

آیت بزرگ خداست. درسلسله جانشینان علی، دامادمحمد(پیامبر اسلام) و از اعقاب پشت در پشت وی می باشد، که در حدود یک هزار و پنجاه سال پیش، غایب گشت، وهنوز انتظاربازگشتن می رود. « باب» در زبان عربی به معنی« در» است، و وی ادعا می کند که « در» دانش است. مریدانش گفته می شود قریب به پنجاه هزارنفر است، اما تصور می رود که یکصدهزار نفر به حقیقت نزدیک تر باشد. این افراد درسراسرایران پخش شده اند و تعدادی نیزدرکردستان به سر می برند. افراد این فرقه،محمد را به عنوان یک پیغمبر قبول دارند، و به اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می شد. ولی اینک او آمده است تا رموز واقعی و جوهر الهی کلام خدا را توضیح دهد. به همه این ها چنان که درقسمت بعدی ملاحظه خواهد شد- کلمات«پیغمبر» و«اصول الهی»- دراعتقادات و تبلیغات آنان-بی معنی است.

باب اعلام میدارد که تا این لحظه کلیه اصول اسلام درباره نماز و روزه و حلال و حرام درخوردنی ها واجب بوده است، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد که: نماز واجب نیست. هرکس ممکن است بر حسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند، ولی در واقع هرکس باید همیشه به خدا یا به « الوهیت» فکر کند.روزه سی روز ماه رمضان و سایر روزها همه منسوخ و ملغی است، وهمه گونه غذائی حلال به شمار می رود.

دادن صدقه نسبت به همه جایز است، ولی بین بابی ها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمند تر باشد. همه مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طورکه بین مسلمانان رایج است، تفاوتی نیست.

درآیین بابیان آمیزش جنسی بسیار آمیخته به هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج برای مجامعت واجب نیست)، یک مرد و یک زن تا هر وقت که دلشان بخواهد -و نه بیش از آن زن- با یک دیگر به سر می برند. و اگر مردی به تملک آن زن مایل شود، به اختیارزن است(نه با مردی که با این مرد موافقت کند. مرد ممکن است بی اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد.

ضبط اموال کلیه کسانی که بابی نیستند مجاز است. امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی که طبیعت از لحاظ اختلاف فهم و شعوردرنهاد بشر به ودیعه نهاده است.

یک دروغ وجود دارد که توسط مسلمانها جعل شده است و آن این است که مقاربت محارم با یکدیگر مباح است. درصورتی که نزدیک ترین مقاربتی که مجاز است بین بنی اعمام می باشد.

دراین جا جهنم یا بهشت وجود ندارد. بنابراین روز قیامت نیز مطرح نیست. تقدیر بشردرواقع نیستی و فنا است. وهمه موجودات و نباتات- خلاصه همه چیز- بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهد شد. همه چیز خداست(اصطلاح صوفی ها که هرچیزی را

انعکاسی ازخدا تلقی می کنند)، وبنابراین مجذوب جزئی ازالوهیت است. عقوبت جهنم و لذت بهشت درهمین دنیاست، وچیزی به عنوان معصیت، و به خصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی که بابیان درمناسبات افراد بشر با یکدیگر درنظردارند اینست که اراده بشر در همه چیزها قانون وی به شمار می رود.

گرویدن به بابیگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان درهمه موارد مجاز می باشد، زیرا آنان دشمنان باب و مریدانش هستند، وهمچنین افول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد و باید اجرا شود.

درعین لاقید بودن نسبت به همه چیز، تنها دلیل تمایل بابیان برای گرواندن افراد به یکدیگر این آیین آنست که بشر فقط از بابیگری ممکن است پیشرفت کند. ظاهرا مطلق ترین نوع ماتریالیسم، جوهر اعتقاد آنها را تشکیل می دهد: خدا یکی است. هر« ماده» یا « ذره» انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، وهمه خداست، وهرچیزانفرادی همیشه بوده، همیشه هست، وهمیشه خواهد بود.

باب درشیراز به موعظه پرداخت، ولی به زودی توقیف شد و به قلعه ای درکوههای کردستان(البته منظورش قلعه چهریق است) اعزام شد که اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربی اش از لحاظ صرف و نحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان را کنار بگذارد.

پس ازباب دوتن ازمریدان معروف وی بودند که هردو مجتهد یا دکترآیت الله درشرع اسلام بودند وهنگام زد و خورد درمازندران کشته شدند.

درفارس سید یحیی- که اخیرا در یزد و درنبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته- رئیس آنهاست ودرزنجان اقای محمد علی مجتهد آنها را رهبری می کند.

درکرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می گوید وی باب حقیقی است ولی بابی ها او را منفور می دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهد کرد، زیرا بازهم باب های دیگری وجود خواهند داشت.

درمازندران پانصد و هفتاد و پنج بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز درمقابل سه چهار هزار نفرازمخالفان خود را از بین بردن هنگامی که یک بابی وارد اتاقی می شود، می گوید:الله عظیم(خدابزرگ)، سایرین پاسخ می دهند:الله اکبر(خدا بزرگترین است.)

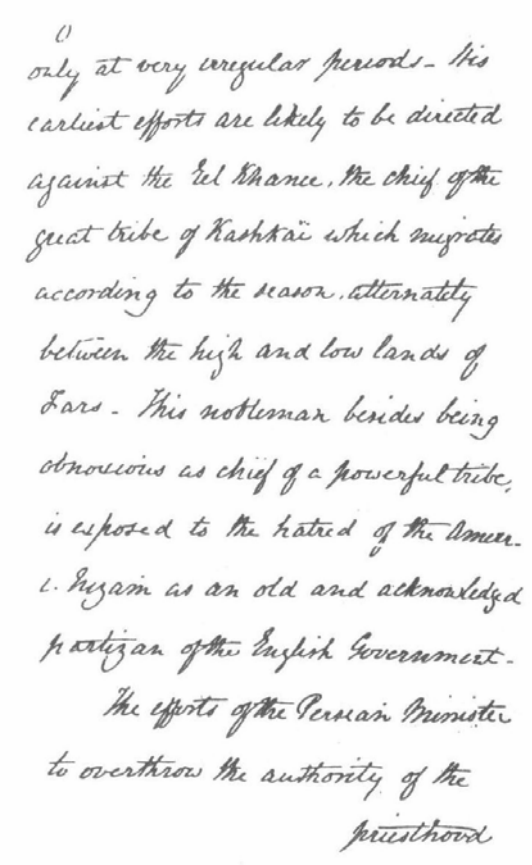
only at very irregular periods - His
earliest efforts are likely to be directed
against the Eel Khanee, the chief of the
great tribe of Kashkai which migrates
according to the season, alternately
between the high and low lands of
Fars - This nobleman besides being
obnoxious as chief of a powerful tribe,
is exposed to the hatred of the Ameer
i. Nizam as an old and acknowledged
partizan of the English Government -
The efforts of the Persian Minister
to overthrow the authority of the
priesthood

بابی اگر زن باشد، هنگام ورود به اتاق می گوید: الله اجمل(خدا زیباترین است)،سایرین پاسخ می دهند:الله ابها(خدا درخشنده ترین است).[۳۸]

درحالی که مبارزه با باب وپیروان او- که درآن هنگام درسرتاسرکشوراوج گرفته بود- اهمیت داشت طبعالازم بود حکومت مرکزی همه نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تازه درارتباط با روحانیون بسیج نمایدوبدین ترتیب این امر بیش از پیش برآشفتگی کشورافزود.

با توجه به این که روحانیون خود بزرگ ترین سد در راه گسترش کار بابیان بودند،می توان دریافت که حکومت مرکزی تا چه حدعدم کفایت و بی سیاستی از خود نشان داده است، وگرنه همان نیرو به تنهائی برای خنثی کردن پیروان باب کفایت می کرد. دولت ناشیانه خود وارد عمل شد.

اتخاذ این روش تازه دریک مملکت آشوب زده، مطلبی است که مورد توجه نماینده سیاسی انگلیسی درایران قرارگرفته وگزارش بعدی خود را به این موضوع اختصاص داده است:

اردوی نزدیک تهران- شماره۷۷—۲۵ژوئن ۱۸۵۰(برابر باچهارم تیرماه۱۲۲۹شمسی)

جناب لرد

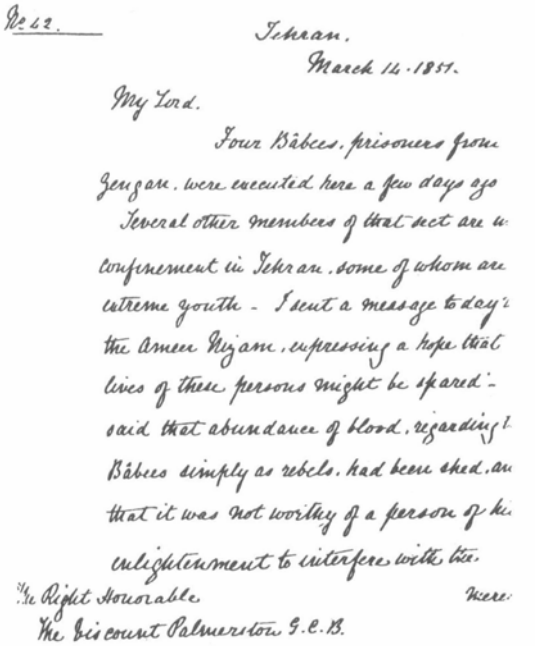
No 42.
Tehran.
March 14. 1851.
My Lord.
Four Bâbees, prisoners from
Zenjan, were executed here a few days ago
Several other members of that sect are u
confinement in Tehran, some of whom are
extreme youth - I sent a message to day
the Ameen Nizam, expressing a hope that
lives of these persons might be spared -
said that abundance of blood, regarding
Bâbees simply as rebels, had been shed, an
that it was not worthy of a person of h
enlightenment to interfere with the
The Right Honorable
The Viscount Palmerston G.C.B.

شورش زنجان هنوز سرکوب نشده است. بابی ها درآن شهر، باغیرت و تعصب مخصوصی که ویژه جدیدالمذهب ها است به دفاع از خودشان ادامه می دهند.

منابع[۳۹]می گویند که برای حفظ قسمتی از شهرکه قبلا به تصرف آنها درآمده است و برای مقابله با قشون شاه از دهات و قصبات مجاور کمک می گیرند وهرروزتعدادی ازطرفین به قتل می رسند. ولی بدیهی است که شورشیان چاره ای جز تسلیم شدن نخواهند داشت، به نظر

[38] بایگاني عمومي انگلستان،۱۵۲-f.o.۶۰ برگ ۳۷۹
[39] منظور از منابع روشن است، جاسوسان همه جا حاضرانگليسي

شما این نکته کمی عجیب به نظرنمی رسد که شهر بی اهمیتی چون زنجان-یعنی شهری که کاملا زیر نظرهمه منابع نظامی تهران وآذربایجان قرار دارد- دست به شورش بزند...؟

درفارس بابی هایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته بودند، باردیگر شروع به جلب توجه کرده اند. به آنها اخطارشده بود که دیگرواردشیراز نشوند، ولی آنان با اندک فاصله ای به شهر نزدیک شده اند. البته تاکنون ازهرحرکت یاغیگرانه درایالت فوق پرهیز کرده اند.

سایر قسمتهای ایران، به استثنای ترکمن ها کوکلان، در این لحظه آرام است.

به نظر می رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایالت فارس مخصوصا ایلات ساحلی باشد، که تا کنون فقط در ادوار بسیار نا مرتب وموقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده اند. اما اینک به اطاعت درآوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی محتملا علیه ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقائی- که برحسب فصل، متناوبا بین ارتفاعات و اراضی پست فارس کوچ می کنند(منظورش ییلاق قشلاق می باشد)- متوجه خواهد بود. این خان علاوه براین که رئیس یک ایل مقتدر قشقائی است به عنوان یک طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز درمعرض کینه انتقام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق شده است نفوذ امام جمعه را از راه ترغیب او- گاه توسط تهدید و گاه با مداهنه- به تسلیم شدن دربرابر طرح از بین بردن حق« تحصن» کاهش دهد. این حقی است که تا کنون مسجد وی از آن برخودار بوده است.

ازبین بردن این تنها منبع ضد ظلم درایران، به نظرمن باعث کمال تاسف است، ولی به عقیده من وزیرایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش ازآن چه که درحال حاضرتصور می کند دچاراشکال خواهد شد. نامه ای که اخیرا از حضرت اشرف(مقصود همان وزیر ایران است) درباره مطلب دیگری دریافت داشته ام- مطلبی که هنوز برای معروض داشتن آن به جناب لرد آمادگی نداریم- برایم فرصتی فراهم ساخت، تادرخلال پاسخی که ارسال داشتم، احساساتم را علیه این تصمیم وبرله بر هم نزدن روش«تحصن» ابراز دارم.افتخار دارم که مستخرجه ای از آن مراسله ضمیمه کنم. مع هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند درطرح های وی، مبنی بر استقرار سلطه مطلق و بدون نظارت هیچ گونه قدرتی

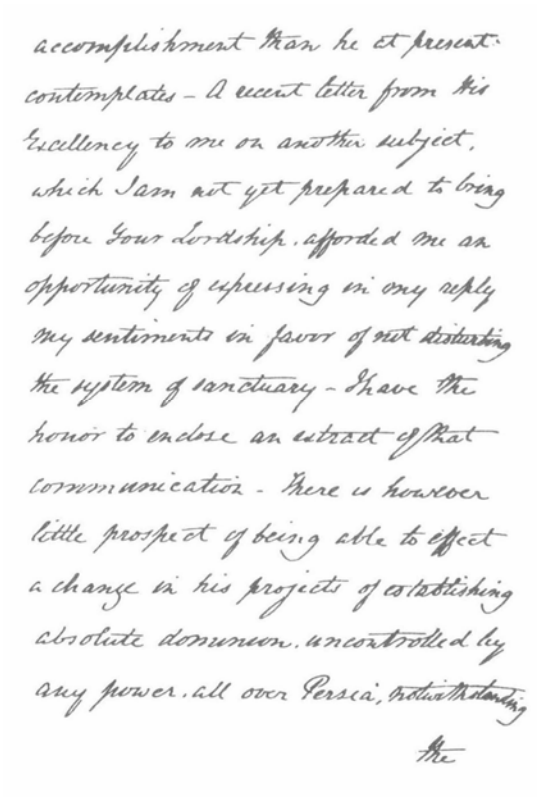
accomplishment than he at present contemplates - A recent letter from his Excellency to me on another subject, which I am not yet prepared to bring before Your Lordship, afforded me an opportunity of expressing in my reply my sentiments in favor of not disturbing the system of sanctuary - I have the honor to enclose an extract of that communication - There is however little prospect of being able to effect a change in his projects of establishing absolute dominion, uncontrolled by any power, all over Persia, notwithstanding the

درسراسرایران، تغییری دهد، حتی با درنظرگرفتن این که چه بسا احتمال دارد که خودش روزی مجبور شود جان خـود را ازهمـین راه تحصن نجات بخشد. زیرا یک ایرانی ندرتا افکارش را از ساعت حاضر فراتر می برد.

دراصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش«تحصن» مبادرت شده است، ولی گفته می شود که اهالی مسلحانه در مقام دفـاع از این« حق خود» برآمده و حاکم را وادار ساخته اند که از اجرای نقشه اش دست بردارد.

الغاء« تحصن» موجبات ناراحتی های فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهدساخت. زیرا وقتی که مردم متوجه شـدند کـه دیگردر مساجد ومراقد مطهر که تا کنون در آن جا متحصن می شدند از این پس درامـان نیـستند و حرمـت تجـاوز بـه ایـن امـاکن مقدسه از بین رفته است، ناچار خواهند شد- همانطور که فعلا نیز گاهی اتفاق می افتد- طبعا به هیئتها نمایندگی انگلستان و روسـیه روی آورند و پناه بجویند.

وزیرایران موازین حکومتش را تنها به لغو « تحصن» محدود نمی کند. بلکه دامنه مراقبتش به قهوه خانه وآلونکهـایی کـه مـردم برای صرف چای درآن جمع می شوند و نقالها درآن جا به قصه گویی و داستان سرایی می پردازند نیز کـشیده شـده اسـت. اکنـون دراین اماکن رفع عطش و تفریح ساده برروی مردم بسته شده است، از ترس اینکه مبادا به محل انعقـاد نطفـه توطئـه و خیانـت بـه دولت مبدل گردند.

تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز ازغروراعتماد به منابع اطلاعاتی وبصیرت خود کرده است، وطبعا مراتب اعتمادی نیز کـه شـاه نسبت به وی داشته، به مراتب افزایش یافته است. خلق و خوی مستبد و مطلق وی تدریجا گسترش می یابد، ومـن مـی ترسـم کـه- همانطور که قبلا به نظر جناب لرد رساندم- شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد، ومیل مفرط به حفظ ایران از تخطی خـارجی مخـصوصا دست اندازی روسها منحصر گردد.

افتخاردارم که با سرشارترین احترام، جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

محل امضاء [۴۰]

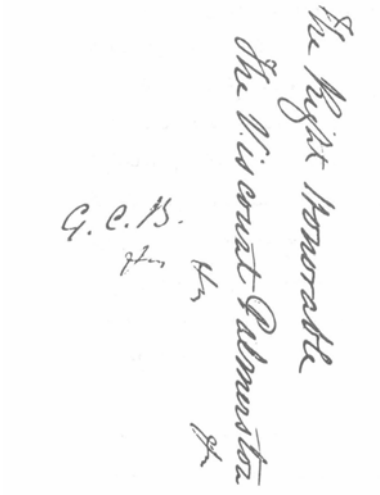

ماجرای کشته شدن«باب» وبه اصطلاح غیب شدن از فـراز چوبـه دارنـه تنهـا پایـان کـار بابیـان نیست، بلکه ماجرائی است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می زند. ومحـیط بـسته ومحـدود آن روز ایران، بانبودن وسایل ارتباطی و رونق داشتن بـازار شـایعه و شـایعه پـردازی، اعـدام بـاب مشکلی راحل نکرد که هیچ باعث بروز مسائل ومشکلات تازه ای نیز گشت.

[40] بایگاني عمومي انگلستان،F.O.۶۰-۱۵۲ برگ۳۷۹

نماینده انگلیس درایران، طی گزارش بعدی خود، به این مطلب اشاره کرده است:

اردوی نزدیک تهران-شماره ۸۸-۲۱ژوئیه ۱۸۵۰(سی ام تیر ماه ۱۲۲۹شمسی)

جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابی های زنجان که دراین شهر جریان داشت، فترتی روی داده است. رئیس این فرقه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر وسرشناس شهر است، چندی قبل به من نامه ای نوشت وطی آن اعلام داشت که وی را به دروغ متهم به بابیگری کرده اند وازمن خواهش کرد تا شفاعت کنم و او ویارانش را از جبروعنف نظامیان نجات بدهم- وی نامه ای نیز با همین مفاد برای امیرنظام ضمیمه کرده بود. وزیرایران به این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد، ولی او نیزبرای ثابت کردن صمیمیتش باید به دربارشاه بیاید و خود را تسلیم کند. درهمین حال یک دسته دیگراز قشون- بدون اینکه به این شرط معطوف شود- دستور داد تا به محاصره وی و پیروانش ادامه دهد.

موسس این مسلک درتبریز اعدام شده است. وی توسط شلیک دسته جمعی با تفنگ کشته شد، وچیزی نمانده بود که مرگش به این مذهب رونق و جلای بیشتری بخشد، وموجب کثرت جدید المذهب ها گردد.

قضیه ازاین قراربود: وقتی که پس ازشلیک تفنگها دود وغبار فرونشست، برچوبه اعدام ازباب اثری دیده نشد ومردم انتشاردادند که وی به سماوات صعود کرده است: حال آنکه گلوله ها طنابی را که وی با ان بسته شده بود پاره کرده بود وپس ازکمی جستجو باب را که به گوشه ای پناه برده بود یافتند و به ضرب گلوله از پای درآوردند، هرچند که مرگ باب بنا به اعتقاد پیروانش، اصل قضیه را تغییرنخواهد داد، زیرا باب بایدهمیشه زیست کند.

پیروانش درفارس شدیدا تحت نظر قرار گرفته اند. سید یحیی که از یزد باقوای بزرگی از بابی ها به آن ایالت گریخته بود شکست خورد و دستگیر شد، هرچند قبلا دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود.

درمشهد اعدام های بسیاری صورت گرفت. دراین که سردسته های این فتنه جویان، در شورش اخیرفجایع فراوانی مرتکب شده ومستحق مرگ بودندهیچ گونه تردیدی نیست مع هذا شاید بهتربود که توجهات شاه به سوی بسط وتعمیم ترحم و عفوسوق داده می شد. همان طورکه انتظارمی رفت شاهزاده حاکم درتحمیل واخذ جرایم سنگین به موازین مستبدانه ای توسل جسته بود و نتیجه آن شدت عمل این شد که چند خانواده به ترک مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند.

اخیرا چند زلزله بسیار شدید درخراسان به وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بارآورده وتلفات بسیار داشته است.

اغتشاشاتی که در بهبهان، واقع در ایالت فارس، بوقوع پیوسته بود سرکوب شده است، وسایرنقاط ایران به نظرمی سد کـه رو بـه آرامش باشد. اما هنوزخوانین گرمسار یا اراضی پست(مقصودقشلاق است) واقع درکرانه خلـیج فـارس تحـت انقیـاد درنیامـده انـد وممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی درسراسر کشور به شدت حکمفرماست.

افتخار دارم که با بزرگترین احترامات-جناب لرد- منقادترین چاکر جناب لرد باشم.

امضاء[41]

اردوی ایرانی مقابل زنجان

رونوشت

۳۰اوت ۱۸۵۰(برابر با هشتم شهریور۱۲۲۹شمسی)نایب سرهنگ...-شماره۱۰۶-ضمیمه دارد

آقای عزیز من

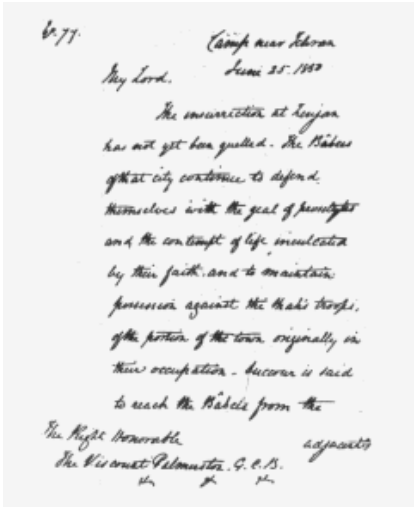

امروز بیگلربیگی محمد خان را کماکان مقابل این محل مـشغول یـافتم. بـابی هـا فقط یک محله شهررا درتصرف دارند، ودرطی حمله اخیر قشون دولتی که از دیـوار شمالی صورت گرفت، تعدادی به عقب رانـده شـده انـد. اکنـون آنهـا زاویـه جنـوب شرقی شهررا متـصرف هـستند، وبیگلربیگـی چهـارتوپ را روی بـرج هـا کـه اخیـرا تسخیرشده سوارکرده وچهار پنج توپ دیگررا به داخـل شـهربرده اسـت. مقاومـت بابی ها به نظر می رسد که سرسختانه ترین مقاومت های ممکن باشد، وباکمال مهارت رهبری مـی شـود. این مردم همه جا را سنگربندی کرده و کلیه منازل محله خود را به صورت قـلاع و اسـتحکامات درآورده اند، به طوری که هرچند اکنون تعداد آنها دراثر فراروتلفات به مراتب کاهش یافته و گفته مـی شـود کـه ازافراد مبارزشان بیش از ۳۰۰نفرباقی نمانده اند، با این وجود موقعیتشان چنان مستحکم است کـه بـدون شک عقب راندنشان بـا مـشکلات زیـادی برخـورد خواهـد کـرد. آنهـا بـا روحیـه بـسیارقوی و رویـه ای سرسخت و لجوجانه می جنگند. حتـی زن هـا نیـز کـه چنـد تـن ازآنـان بـه هلاکـت رسـیده انـد، دراین نبردشرکت دارند و چنان خوب نشانه روی می کنند که تا کنون بـسیاری ازافـراد قـوای دولتـی را از پـای

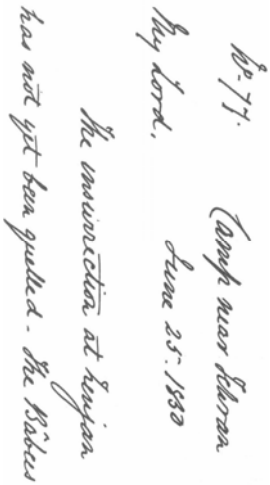

[41] بایگاني عمومي انگلستان،۱۵۲،۳۷۹-۶۰.f.o.

درآورده اند. تحت این شرایط، پیشروی با حداکثراشکال صورت گرفته است، زیرا به محض آن کـه افـراد قـشون درمعـرض دیـد دشمن واقع می شوند هدف اصابت تیرآنان قرارمی گیرند. بابی ها با پیوستن تیرهای آهن با یکدیگر دو تا توپ نیزساخته اند ولـی هربارکه آنها را شلیک می کنند توپ خراب می شود. هم اکنون قاصدی از تهران رسیده وخبرمی دهـد کـه شـش تـوپ سـنگین و مقادیری ذخائر و مهمات در راه است. با این وجود بیگلربیگی قصد دارد فرداسپیده دم، باز ازتهران تقاضای کمک کند تا توسط آن بتواند سراسرشهر را به تصرف درآورد. تاکنون همه مساعی بیگلربیگی وبرای سرکوب ساختن این بابی های لجوج ویـک دنـده بـا استهزاء آنها مواجه شده است. امروز تاکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجیگری را داشته فورا به قتل رسـانده وسایرمردم واژگون بختی را که به دستشان افتاده اند به خاک هلاکت نشانده اند. بابیان دراین مورد به انـواع فجـایع و وحـشیگری دست زده و حتی عده ای را مثل اسب نعل کرده اند وعده ای دیگر را از یک دست و یک پا آویـزان کـرده وبرخـی را زنـده زنـده درآتش افکنده اند.

ملا محمد علی که سردسته این مدافعین متعصب است، آنها را به نوید آنکه اگردرجنگ شهید شوند، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می کند که با قوای دولتی به جنگند، تاآنجا که یـا شـربت شـهادت بنوشـند و درزمره مقدسین قرارگیرند ویاپیروز شوند و براسب مراد سوار گردند، وقلمروخـود را ازشرق تاغرب گسترش دهند. اوازهم اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی که انجام داده به حکومت مصر منصوب کرده است، وبه سایرین نیـز وعـده بخـشش شهرها و آبادی های فراوان داده است. وی علاوه براین ها به آن ها اطمینان می دهد که دولت روس دراین جنگ یار ومددکارآنهاسـت، وازهـیچ گونـه کمکـی دراین راه دریغ نخواهند ورزید. بااین وجـود تـصور مـی رود کـه هرچنـد بـسیاری ازپیـروانش درکمال ایمان وغیـرت از او پـشتیبانی مـی کننـد،با همـه ایـن هـا، بـسیاری دیگرنیـز درصورتی که راه فرار داشته باشند و بتوانند خودشان را ازمعرکه کناربکشند وجانشان را نجات دهند، دراولین فرصت به وی پشت خواهند کرد وراه سلامت را پیش خواهند گرفت.

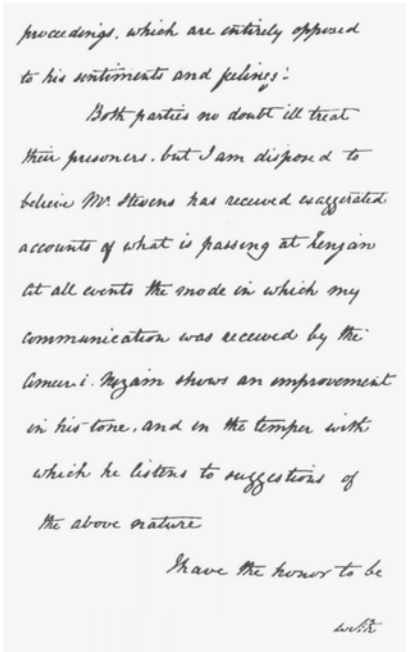
proceedings, which are entirely opposed to his sentiments and feelings:

Both parties no doubt ill treat their prisoners, but I am disposed to believe Mr Stevens has received exaggerated accounts of what is passing at Zenjan at all events the mode in which my communication was received by the Emeer i. Nizam shews an improvement in his tone, and in the temper with which he listens to suggestions of the above nature

I have the honor to be with

من تصورمی کنم بیگلربیگی تاکنون بسیارخوب ازعهده انجام محوله برآمده است، زیرا مشاهده می کنم که قبل از اوهـیچ کـاری انجام نمی گرفته وبین افراد قشون نارضایتی واکراه حکمفرما بوده وبه جزتوبیخ چیزی وجود نداشته است، درصورتی کـه درهمـین

چهارده روزی که ازورود وی می گذرد، وضع کاملا تفاوت کـرده اسـت. ظلـم و سـتمی کـه گـزارش مـی دهنـد توسـط بیگلربیگـی مجازشناخته شده بی اساس به نظرمی رسد وحقیقت ندارند

باتقدیم احترامات

امضا: کیت ادوارد ابوت[۴۲]

با همه اینها گزارش بعدی که درحدود سه ماه بعد ارسال شده، حاکی ازهمین روح انتقامجوئی وکینه توزی و قتل و کشتار واعدام بابیان درتهران و سایر شهرستانهاست:

تهران-چهاردهم مارس ۱۸۵۱(برابر با۲۳اسفندماه۱۲۲۹شمسی)-شماره۴۲

جناب لرد

چهاربابی- از زندانیان زنجان- چند روز پیش دراین جا اعدام شـدند. چنـدین نفردیگـراز پیـروان ایـن مـسلک درتهـران زنـدانی هستند، که اغلب آنها درعنفوان شباب به سرمی برند. امروزمن پیامی برای امیرنظام فرستاده و اظهارامیـدواری کـردم کـه ازاعـدام این اشخاص صرف نظرشود. ویادآورشدم برای اینکه بابی ها به عنوان«یاغی» شناخته شوند، همین مقدارخونریزی کافی به نظر مـی رسد. و« دیگر درشان شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی هرطبقه ای مستقیما دخالت کنید».

امیرنظام برای من تضمین فرستاد که این اشخاص اعدام نخواهند شد و قـصد وی آنـست کـه ایـن اجتمـاع را از جهـات مختلـف پراکنده سازد. ازهنگام سرکوبی و انقیاد بابیان زنجان تاکنون مریـدان و پیـروان بـاب درصـدد بـرهم زدن نظـم وآرامـش عمـومی برنیامده اند.

افتخاردارم که در کمال احترام، چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

امضاء

اردوی نزدیک تهران-شماره۹۹-۱۶اوت۱۸۵۲(برابربابیست وپنجم مردادماه۱۳۳۱شمسی)

سوء قصد دامنه داری دیروز برای قتلشاه به عمل آمد.اعلیحضرت دراردوی تابستانی خود درفاصله چند میلی تهران اقامت دارد. وی تازه سواربراسب شده بود تا عازم یک سفر چند روزه شکار شود که سه نفر- یا به طوری که بعضی ها می گویند شش نفر- بـه او نزدیک شدند، چنانکه انگار قصد دارند عریضه ای-همان طورکه دراین کشورمعمول است- به وی تقدیم کنند. یکی از آن افـراد دستش را روی جامه شاه نهاد، وهنگامی که دستش عقب زده شد هفت تیری را از کمرش بیرون کشید، یکی ازهمکارانش درهمین

[42] بایگاني عمومي انگلستان،۱۳۳،۳۷۹-۶۰.f.o برگ۳۸۱

موقع دهانه اسب شاه را گرفت. حیوان که دید جلویش گرفته شده است عقب رفت، و وزیر مالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه را از اسب پائین کشید. گلوله درصلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط با ساچمه کبک زنی و تنها چند چارپاره شده بود، فقط زخمی سطحی تولید کرد، ومن توسط جراح فرانسوی ماهر شاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. ضارب دراجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلادرنگ خنجربزرگی را بیرون کشید، وعلی رغم برداشتن چندین زخم بسیار سخت، به قتل شاه اصرارمی ورزید، وامعاء و احشاء یکی از ملازمین را می درید و ازکوشش خود دست بردار نبود تا به قتل رسید. دوتن ازآنها به شدت مجروح شده بودند. درخلال این احوال، دوگلوله دیگرنیز به شاه شلیک شد، گفته می شود که اعلیحضرت درتمام مدت سوء قصد کمال آرامش و متانت را به منصه ظهور رسانید.

نخستین خبراین سوء قصد با اعلام این گزارش توام بود که:« شاه کشته شده است». اردوی سلطنتی از هم پاشیده شد وجمعیت به سوی تهران هجوم آوردند. دکاکین بلادرنگ بسته شدند، ومدتی کوتاه طبخ نان قطع شد، وهمه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند. ولی غارت و چپاول و یا شلوغی و ناامنی ایجاد نشد. امروز برای اطمینان خاطرمردم وخاطرجمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یک صد و ده تیر توپ شلیک شد. افراد انبوه قشون مستقر درمجاورت تهران وهمچنین جامعه روحانیت ومقامات مملکتی برای دیدار شاه به اردوی سلطنتی رفتند و به شکرانه سلامت وی ادارات و دوایردولتی و بازار چندین شب چراغانی کردند.

دیروز بعد ازظهر به اتفاق وزیرمختار روس به حضور شاه شرفیاب شدیم، تا مراتب تبریک و تهنیت را تقدیم داریم. شاه را طبق معمول چنین مراسمی درحال جلوس دیدیم، واعلیحضرت ناراحتی واضطرابی به منصه ظهور نمی رساند، بلکه کرارا وباخشونت تکرار می کرد که این سوء قصد محرکانی داشته است.

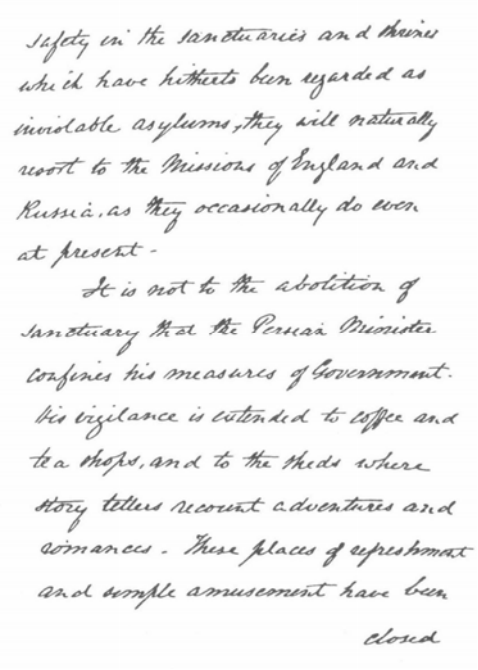
safety in the sanctuaries and shrines which have hitherto been regarded as inviolable asylums, they will naturally resort to the Missions of England and Russia, as they occasionally do even at present -

It is not to the abolition of sanctuary that the Persian Minister confines his measures of Government. His vigilance is extended to coffee and tea shops, and to the sheds where story tellers recount adventures and romances. These places of refreshment and simple amusement have been closed

اظهارات شاه متوجه سردار-که نامزدیش را برای حکومت کرمان چند روز پیش گزارش دادم-بوده، ونظرعمومی در ابتدای امر به این تبعه روس به عنوان رهبریک توطئه برای تغییرجانشینی، ورهائی خود از تبعید ازدربارمعطوف شده بود.

هرچند درماجرای سوء قصد وانتشار شا یعه قتل شاه، عواملی از ناحیه سردارمورد سوء ظن قرارگرفتند و متهم به ارتکاب توطئه شدند، با این وجود من نمی توانم باورکنم که وی دراین جنایت دست داشته باشد. باورکردنی نیست که توطئه

کنندگان تاسرحد مرگ حتمی حاضربه فداکاری باشند، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی درمیان باشد. بدین جهت در کمال اعتماد و اطمینان، تصور و تایید می شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابی ها سرچشمه می گیرد(بابی فرقه جدیدی است درایران که اصول دین آن ظاهرا باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که وجود خداست). دوتن همدست قاتل که دستگیرشده ا ند خود را ازپیروان این مسلک معرفی کرده اند، وگفته اند که آماده مرگ بوده اند، وآمده بودند تا شربت شهادت بنوشند و به بهشت بروند. وبه عبارت دیگر درراه معتقدات خود فنا گردند. تنها نشانه ریشه داربودن توطئه،همانا فرارازتوطئه کنندگان است که یقینا نتیجه گسترش توطئه تلقی می شود، زیرا شاه دراین گونه موارد، معمولا دارای چند صد نفرملازم است، که همه اطراف و جوانب او را احاطه کرده اند.

گفته می شود شاه عمیقا تاکید کرده است که دقایقی را بدون آنکه هیچ گونه تعجیلی از طرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصدکنندگان به عمل آمده باشد، با آنان درکشمکش بوده است. من این تاخیر و درنگ را به وحشت وحیرتی که درآن لحظات به اطرافیان دست داده بود، وهمچنین به تنگی وباریکی راهی که سوء قصد درآن رخ داد، نسبت می هم. افتخار دارم که در کمال احترام به جناب لرد، منقادترین چاکرناچیزباشم.

امضاء[۴۳]

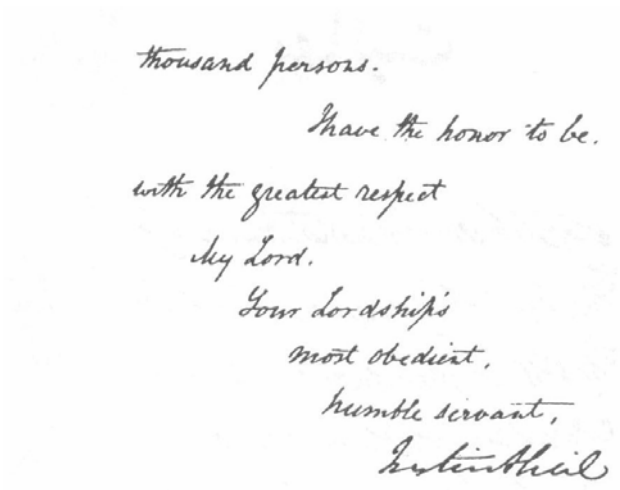
thousand persons.

I have the honor to be.

with the greatest respect

My Lord.

Your Lordship's

most obedient,

humble servant,

مأخذ : تاریخ جامع بهائیت ((تألیف : دکتر بهرام افراسیابی))

ادامه دارد ...

[43] بايگاني عمومي انگليس، ۱۷۱-۶۰.f.o برگ۳۸۱